



C6
V1766m



McGill
University
Libraries

Islamic Studies Library

3823082

Shah Vahr Allah

Malaktabat

C6
V1766m

69253

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

از تصانیف عارف بام حضرت مولانا شاه ولی الله مشر محدث دہلوی کریم اللہ علیہ

مکتوبات

معہ

مناقب

ابی عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری و فضیلت

ابن تیمیہ

مکتبہ جمعیۃ نویسندگان سید احمد نواز مولانا شاہ رفیع الدین محدث دہلوی کریم اللہ علیہ

در مطبعہ احمد واقع شہر دہلی طبع کردید

عبد الغنی محمد عبدالرشید علی محمد

باجرگنت بازار کشمیری کراچی

سید اکبر علی کتب کفایت سکتہ پرن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله تعالى خير النعم وفضلهم محمد وعلی السیدنا محمد ووصیایه جمیعین
 اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که احوال صوفیه تفرق شدند به دوازده فرقه و فرقه مردود که جلوی حلاجیه باشند
 و ده فرقه مقبول و هر صنف را ازین ده صنف معالمت و طریقیه نیکوست اندر مجاهدات و آداب لطیف است اندر
 مشاهدات و ایشان در معالمت و مجاهدات و ریاضات مختلف اند در اصول و فروع شرع و توحید متفق اند
 محاسبیه منسوب بابی عبدالرحمن حارث بن اسد المجاسی و قصاریه منسوب بابی صالح حمدون بن احمد بن عماره القضا
 و طیفوریه منسوب بابی یزید طیفور بن عیسی البسطامی و جنیدیه منسوب بابی القاسم جنید بن محمد البغدادی و نوریه
 منسوب بابی الحسن احمد بن محمد النوری و حلیه منسوب بهل بن عبداللہ التستری و حکیه منسوب بابی عبداللہ محمد
 بن علی الحکیم الرندی و کزازی منسوب بابی سعید خنزه از حقیقیه منسوب بابی عبداللہ محمد بن خفیف الشیرازی و باریه
 منسوب بابی العباس السباری - هکذا ذکر شرح الحجوی فی کتاب کشف المحجوب و این فقیر را به هر طریق ازین طرق
 از جهت حرق سلسله می رسد و شیخ البوطالب یکی را جنید و نوری و مجاسی و سهل تستری و غیره ایشان سلسله میرسد
 و همچنین سایر کبار متقدمین را با کثر این بزرگان سلسله منتهی میگردد و چون آن زمانه گذشت ما را کار بر طریق
 جنیدیه افتاد و همواره بر این طریق با و نسبت درست کردند و لذت گرفتار ما بدلیل علی العطاوف سلسلته تا الی هذه
 الطرق العشر بالجمال - اما جنیدیه محالها ظاهر و قد ثبت ان جنیداً صاحب حارث بن اسد المجاسی - و اما
 القضا رتیه قتلحق الشیخ ابو القاسم القشیری من الشیخ ابی عبدالرحمن السلسله و هو تملق من الشیخ ابی احمد بن عیسی
 و هو تملق من الشیخ ابی محمد بن عبداللہ بن منازل و هو تملق من الشیخ المدا میتبه ابی صالح حمدون بن احمد بن
 عماره القضا و هو تملق من ابی تراب عسکر بن حسین النخعی و هو تملق من حاتم الاصم و هو تملق من شقیق

بن ابراهیم بن علی و اما الطیفی و اما السلسله الشطاریه قتی الی الشیخ محمد المغربي تلقن من روحانیه الشیخ
 ابی یزید البسطامی و الشیخ ابوالقاسم الکرکافی صاحب الشیخ اباحس الخرقانی تلقن من روحانیه الشیخ ابی یزید
 البسطامی و اما النوریه فاشیخ ابو مدین المغربی اخذ الطریق عن الشیخ ابی بغری و هو عن الشیخ ابی شعیب و هو
 عن الشیخ عبد الجلیل و هو عن الشیخ ابی الفضل الجوهری و هو عن والده ابی عبد الله الحسین الجوهری و هو عن الشیخ ابی
 الحسین النوری رفیق الجنید و هو عن التتیری و اما السهیلیه فاشیخ ابوطالب المکی اخذ الطریق عن ابی الحسن محمد بن
 ابی عبد الله احمد بن اسبیح عبد الله احمد بن سالم البصری عن سهل بن عبد الله التتیری و اما الحکیمیه فاشیخ ابو القاسم
 البخاری تلقن من روحانیه الشیخ محمد بن علی الحکیم الرضوی و اما الخرازیه و تحقیقه فاشیخ شهاب الدین السهروردی
 لیس الخرقه عن حمه القاضی و جیرالدین عمر بن الدین محمد عموی و عن الشیخ اخی فرج یحیی و مشارکه الاخر عباس اسبیح
 و عن الشیخ احمد الاهوری و ابی اسحاق غمسا و الدینوری و ابی اسحاق الفرج الرضایی و ابی العباس النہاوندی و ابی
 من ابی عبد الله محمد بن خفیف الشیرازی و ابی اسحاق من ابی محمد و قد اخذ عن ابی سعید الخراز و هو اخذ عن محمد بن منصور الطوسی
 و صحت و النون المصری و سر السقطی و بشر الحافی و احمد بن الطحطیح و حضرت خواجه عبد الله حرار قدس
 بیتی چند در رساله ای از اخلاق فرموده اند که مواش بطریق اجمال امتحان عدم شعور مخصوص است سبحانه و چون فهم
 معانی آن آیات در فایده غموض و افلاک بود این خاکسار از جناب مقدس حضرت ولی نعمت التماس کشف
 مضامین آن روجه و جدان کر امت زجراج موافق اصطلاح خاص حضرت ایشان در طلب نمود باین تقریب
 قلم ارشاد فرستم متصدی کشف و بیان آن گردید آیات این است آیات و ادوار و بی بدستم آن نگار
 گفت زین دریا بر انگیزان غبار آتش گشت و جار و جم بسوخت و گفت از آتش تو جار و بی بسیار
 کردم از حیرت سجده پیش او و گفت بی ساجد سجده خوش بیار آه بی ساجد سجده چون بود
 گفت بی چون باشد بی خار و بی - احمد بن محمد و سلام علی جاده الدین اصطفی - در عبارت از وجود مبط است
 بر هیات کل موجودات که بصفت و حده خود جمیع موجودات را در گرفته و جار و بی عبارت است از ذکر الاله الله کفنی
 اله باطله میکند مانند نفی کردن جار و بی غبار خس و خاشاک را از خانه - پس در اول حالت اهل ارشاد به نیابت
 محبوب حقیقی سالکان را بزرگ نفع و اثبات میفرماید برای نفی اله باطله هر چند در حقیقت حال هیچ باطن نیست هر چه
 هست نوع از وجود است و جمیع موجودات متلاشی اند در وجود حق و ذکر نفی و اثبات و دلالت میکند تمیز غیر
 پس مضمون خطاست اهل ارشاد این باشد که از دریا که محل غبار نیست غبار بی باید برگشت پس چون سالک
 بتوحید حقیقی مشرف شد اثبات غیرتیه از هم باشد و نفی سبک گشت و زمین است معنی آب آتش گشت و جار و جم
 بسوخت یعنی تجلی صفت و حده نفس و اثبات را سبک ساخت بعد از آن اهل ارشاد به نیابت محبوب حقیقی فرمودند

که مواظبت باید کرد برشود وحدت ناز اهل بشریت متلاشی شود و مخلوق با خلاق انس بدست آید و همین است معنی
از آتش جاربے برآچون سالک مغلوب توحید بود او را حیرتے در گرفت و آن حیرت محمود بود که آنجا منظر بسو
ظاهر مجرب میلانے دارد بالذات و همین است معنی سجده بعد از آن مطلوب فنا الفناست که شعور بتوحید نباشد
و همین است معنی بے ساجد سجودے خوش بیار اینجا اشکالے بهر سید که توحید مستلزم علم بنفس خود است زیرا که
نسبتے بین الشیئین حل این اشکال از جناب حضرت وحده چنین فایض شد که مبنی اشکال خلط علم حضور
یا علم حصولی است و آنکه علم حضوری حضور ذات شئی است نزدیک ذات و آنکه حضور بهم ذات اوست اینجا اتحاد
حقیقه است - اثبیت اعتبارے حالی است بسیط که کثرت نسبت را گنجایش ندارد اما در حالت نازل نشین
الشیئین و نحو آن تعبیر توان کرد - مکتوب در تحقیق مجله از نسبت حضرت ایشان مظهر طریق مشهوره
اکابر صوفیه و تعبیر وجود موهوب که در اصطلاح صوفیه مشهور است و میان تقلید آنحضرت به ندبے از مذاهب
فقها و اندام اربعه که بنام کترین نیاز مندان صادر شده بر آدم خواجہ محمد امین اگر چه الله بشود چند سوال کرده بود
جواب آن بین الاجمال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه تر است گفتم در اخذ اشغال طریقت و محبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقوی در اتصال من طریقه
نقشبندی است و در نسبت باطن اقتدائے من بطریقه جیلانی است زیرا که اصل در طریقه نقشبندی حفظ صوت
ذمیه حضرت حق است و در مذکر که هر آدمی اشیائے با جناب واقع است و آن صورت اجمالیة مذهب حضرت حق است
و این طائفه از واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از آن انتقال کنند حقیقه اسحقاق حاصل
در طریقه جیلانی نهذب روح و در سر تا چهل مذهب شدند هر وقت که از احمال کنند و معرفت تجلی اعظم
میسر شود و در سجاده خلافت و بشارت خلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه حشمتی است و اقوی نزدیک
من با اعتبار دلیل کتاب و سنت و شبه با اصول طریقه جنید و طریقه سهروردیه است اگر چه فقیر را مناسبت
با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام چیزی است الله تعالی الهما خیرا و قائده
دیگر زانداز جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجلا در آنحضرت عمر رضی الله تعالی
در جبین هر یکے نورے یافتیم که آن نور غالب سن است و ریاست پیدا کرده بر جمعی دوصد کس باشند یا زیاد
و آن را متواتر یافتیم با عن جد و آن با اصطلاح ما نقطه بخت است اگر چه گاهی با اعتبار دنیا باشد و گاهی
با اعتبار دیانت و علم دیدیم که آن نور بطریق وراثتے بسپته من انتقال کرده است - والله اعلم بالصواب
سوال دوم آنکه صوفیه فرموده اند که بعد فنا بشریت وجود موهوب میدهند - موسی اندر دخت آتش دیده
سبز میشد آن دخت از نار شسته و حصص مرد صاجدل - این چنین دان و این چنین انکار -

معنی فنار بشریت و وجود موهوب حسیست لکن اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
 شده اند آنکه نفس همید و غالب ترست و آنکه نفس سبیه و زور آور ترست و آنکه نفس لطیفه و قوی ترست
 پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یک از این نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهی که آن غالب می کشد
 میرود چون توبه کرد و معتقدات شرع را در عقل خود جاد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی
 نماید الا بعد از آن شرع چه در باب سبیه و چه در باب سبیه او فانی شد و شرع و نفس و بشری باقی ماند و حدیث
 لایون احد لم یکن هوادة قالما جئت به - اشاره بهین مقام است چون ازین مقدم ترقی واقع شود محبت
 حضرت حق و دایم توجیه با و لازم گرفت و مغلوب آن شد و او را باستی نماید الا اتصال به کیف و قبله نماید توجیه و
 انجذاب خاطر او را الایمن معنی فانی شد حق و باقی گشت بحق و ازینجا دو راه پیش می آید یک راه نور القدس و
 حجر بخت و آن شاه راهی است به ذات محبت و دیگر راه توحید افعال و صفات و ضحلال هشیاد حقیقت
 واحده و طلوع آن از گوته انا خود و انا هم موجودی بعد از ان استقلال آن حقیقت واحده بخيال خود بعد از
 اتمام هر دو راه یا یکی می آید یا نه و اما نه هر لطیفه حکم دار حکم یک دیگر را از محبت نمی کند و متعاقب آن تفرقه
 می افتد و در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بیا یار بجوای و نفوس نشسته کار باست مناسبه آن می کند
 و بسرو روح بکیفیه اتصال مشرف میشود و یا بطیفة نفیة معرّفه حقیقت واحده مشرف میگردد این را وجود موهوب
 گویند و این دو بیت اشاره بآن است سوال سویم - آنکه عمل تو در مسائل فقیه بر کدام مذهب است گفتیم
 بقدر امکان جمیع میگویم در مذاهب مشهوره مثل صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضع واقع شد که همه اهل مذاهب
 صحیح دانند و عند اخذ رای جمیع مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدا تعالی
 این قدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوای بحال متقی کار میکنم مقلد هر مذاهبی
 که باشد و از همان مذاهب جواب میگویم خدا تعالی بهر مذاهبی ازین مذاهب مشهوره معرفت داده است. الحمد لله تعالی
 ایضا در جواب بعضی مسائل این خاکسار ارشاد فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم - محبت عزیز القدر
 خواجہ محمد امین سلمه الله سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است - پس لازم شد که
 آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما دو طبقه
 شسته دارد و هر دو در متصل حوارج و جمعی دارد و اهل نفس شهویه و جمعی دارد و اهل نفس سبیه که منع آن نیز دل
 صغیر است و طبقه ایست از طبقات دل و جمعی دارد و پیوسته به روح و همچنین روح نیز وجود و طبقات شسته
 دارد متصل بقلب و جمعی دارد متصل بنور القیوس و جمعی دارد بمصنوع مخفی و اینها از میان لطائف عزیز شمار آید
 بقوة استقلال باقیان دارد و جمعی است از وجود قلب که نزدیک است جمعی از وجود روح که قلب باطن است پس باطن

آنست و الله علم که ظهور قرة طهارت و عبادت و نسبت او سیه و یا دشتی که غالب بر آن انس باشد و محبت
 اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیزان چیزها و مایه سبب این چیزها باشد انشا الله تعالی
 و اگر تمام سیر لطایف مقدس است آخر کار رجوع به همین چیزها باشد و استقرار در همین موطن به
 ایضا در حل معانی این رباعی که منسوب است به عارف روم قدس سره بر وفق درجست
 کمترین ملازمه موندن به رباعی و سه بر سر کوسه زله غارت کردم به مر با کانا جنب یارت کردم به
 شکرانه آنکه روزه خوردم رمضان به در عید نماز به طهارت کردم شرح - بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله اولاد و آخرای احتمال دارد که معنی این رباعی بدین وجه باشد قوله و سه بر سر کوی الهی یعنی در اول
 سلوک بر سر راه خدا بقیه فیض اکابر که از خوان نعمت حضرت ذوالنعم حاصل کرده بودند تبادول کردم - حاصل
 آن است که باز کار و افکار که ازین برگزیدگان کابر اعم کابر روایت آن است پیش گرفته قول مر با کانا را الهی
 یعنی پیش از آنکه این نجاست نفسانیه و کدورت و دینی خلاص شوم بزرگان طریقه را به اعتقاد تمام زیارت کردم
 و بهمت خواستم چه از قبیله احوار و چه از قسم اموات قوله شکرانه الهی یعنی بعد از آنکه ریاضت تمام شد و حصول
 به حاصل آمد و کار از مجاهدان گذشت و پیشا به پیوست و سبب جدا شدن هر لطیف از لطیفه دیگر محتاج
 مجاهده مانند ترک ریاضت کردم و این کنایه است از زوال محنت و حقیقت ترک اصول مفروض مراد نیست
 قوله در عید نماز الهی یعنی هم اوقات و اهل خوشی در خوشی است و عید در عید است و بهار در بهار است الم فراق
 برخاسته و قبض تفرقه روی با ستار نهاده و در همه اوقات حقیقت نماز که حضور بی کیف است حاصل شد طهارت
 ظاهر و عدم طهارت و نوم و لقیطه برابر شد و قتی که منظر و توجیه بجانب حق می نشیند از وقت که فحاشا طاعت زواج
 میکند یا حساب دخل خروج نمی نماید در حل حضور ممتاز نیست - و الله اعلم بحقیقت الامر
 در جواب بعض عزیزان که انکشاف حقیقت معنی قول حضرت مرتضی کریم الله وجه بنو و بنو نوشته اند
 بسم الله الرحمن الرحیم استفسار کرده بودند که معنی قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه - لوعرفت
 الله محمد لما عبدته و لوعرفت محمد بال الله لما تعبدته چیست باید دانست که این کلمه در جائی معتدیده ام
 و الله علم و بر فرض صحت نقل او را معنی مناسب مشرب تصوف است صوفیه ذکر کرده اند که سالک را به سوی
 خدا تعالی دو راه است راه عینیه قال الله تعالی و هو حکم این ماکنتم و این راه واسطه بر تابد - و راه و سابط
 قال الله تعالی من لیطع الرسول فقد طاع الله و قال - قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و این راه
 در حق امتیان بیواسطه بر تابد - با جمله درین کلمه انشاه رفته است بتکبیل هر دو راه و استقلال هر یک فردا
 فیه این گفته شناسانم خدا تعالی را به محمد علیه الصلوٰة والسلام عابدانی شدم و مرتبه عبودیت از زمین دست نشاند

زیرا که حقیقت عبودیت بر معرفت راجعیت است بشود دیگر بار فرموده الهی شناختن محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را
به خدا یابان معنی که سران حضرت وجود و ظهور و بصورت محمدیه مطمح نظر باشد راه و ساطک که اتباع اشاره بآیت
راست نیاید بلکه جمع کرده بین الطریقین و ایضا حق هر یک نمودم و هر قاعده متکلمین نیز صحیح است زیرا که
ایشان میگویند واجب است که خدا تعالی را بدلیل عقلی بشناسند نه بر اخبار حضرت مخبر صادق علیه السلام گفتار
کند و معرفت محمد صلی الله علیه و سلم بنیوت مقدم است بر معرفت بسیاری از صفات و احکام پس اگر خدا تعالی
را می شناخت و شناخت او معرفت نبوة ایشان میشد پس بوجهی که می باید شناخته باشد نه از نظر علم و الله اعلم
مکتوب در دفع شبهات مکتوب حضرت محمد قدس سره که در باب مرتبه خلعت و حصول این
مرتبه عظمی به آنحضرت صلی الله علیه و سلم به وساطت بعضی افراد است و آن
افراد را مراد از نفس خود داشته اند بنام کاتب حروف صادر گردید
برادر عزیز القدر خواجهمحمد امین الرحمه الله تعالی بشود سوال کرده بودند که حضرت شیخ محمد قدس الله تعالی
سره الغریر در مکتوب نمود و چهارم از جمله ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
بعد از ارسال بواسطه بعضی افراد است مقام خلعت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم
مستجاب گشت و بشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت محمد است و این مقدمه بظاهر مورد
اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه توسط فردی از افراد است در حصول مقام خلعت که از اعلی مقامات است
مستلزم فضل او بذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوٰة و التسلیمات و حضرت محمد و تصدیق و
این اشکال خود شده اند که خدام و علمان اگر بر اے مولای و مخدوم با سعه فاخره تیار کنند هیچ فریبی
ایشان را لازم نمی آید و فیه بایفه و از آنجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذ فی خلیلنا
اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح است در اثبات خلعت مر آنحضرت را پس قوی به عدم حصول
آن مرتبه الا بعد از ارسال مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته شود که مراد از این خلعت که درین حدیث
وارد شده مطلق محبوبیت است نه خلعت مصطفی فلا اشکال زیرا که تشبیه خلعت حضرت ابراهیم ازین تاویل ابا
میکند پس درین مسئله آنچه نزدیک تر تحقیق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت
راهنما توفیق تحریر آن باید بنویسد باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است ولیکن در بعض
اوقات حقیقت الامر را بطریق اجمال زده می یابند و در بعض اوقات به تفصیل و در بعض اوقات
شیخین و بعض اوقات بغیر حجاب و متبعان کلام صوفیه لاچارند از دانستن اجمال تحصیل و اغراض نظر
از مخالفه از زمان که قائل را در میان کلام محمل و کلام مفصل میباشد پس ما شک نداریم که در هر طائفه از زمان

فیض دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شده و چون وح حضرت خاتم النبیین علیه
الصلوة والتسلیمات بسبب علوم مبدا یقین ایشان و عموم فیضی که برست ایشان بر مردمان افاشده است
و بسبب ظهور انتظام دور بهجوی که از حجرت حضرت ایشان سر برآورده و اسباب اخیری لاطریق ان تحصیلها
عندنا نه عنوان حظیره القدس و شیخ آن در پوش آن و مظنه آن قلیل و صورت و هر چه ازین قبیل میتوان گفت
شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا شود و بتازگی بروی کار می آید صمیمه حظیره القدس میشود و بسبب احجار حجت
نفوس نبی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند لعل بساست که این امر را اجمالاً ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این
کلمات احوال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقاعات آن است که گفته شود که مصلحت کلیه العیبه
تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفصیل و علوس تجلی اعظم در عصری پیدا شود و نشد آن حجرت شخصی باشد از محل
و آن حجرت بآن نور مجذبه نیز شعاع تجلی اعظم و بشابه اعراض آن جوهر نفخ گردد و آن ظهور خود است بحسب الطوار
و ادوار و ظهور خود است بحسب اشخاص از زبان و این فقیر اشارت کرده باین قسم ظهور و این قسم اشکال دیدن است
باجمال ذایش حسن گردد کار شده چشم او را سرمه نازلف او را شانه نام بی چون این مقدمه مهذب شده مقدمه دیگر نیز
باید دانست که حقائق اجمالی که بر اهل اسطاهر میشود چون نعت و عرف از تعبیر آن کوتاه است باین طائفه لفظی از کتاب
و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیه فایض بر قلب ایشان
میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ لایسفر نمایند و تفسیر آن را بطالع
کنندگان را لازم است که از خصوصیت آن لفظ اغماض نظر کنند و سطح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غمضه
سازند پس فیما بین فیه اقامت لفظ خلعت و استجابت دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دایره که مرکز
آن صرف ذات و محیط آن کلمات ذات و ناصب و رده آن مرکز دایره تامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن
متزاج محبت همه رنگ فن اشاره و اعتبار است اعتراض مثل این مقدمات وار نه شود چنانکه در صورت ظلمت
اسداری اعتراض بفقیر نیاید و اطفا را سد و یا بر دوزب او و چه ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن
و حقیقت کتب و حقیقت محمدیه و بیان دوار و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است
و بعضی اعتبارات اجمال فیوض مقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه محل شده هیئت جمعیت پیدا کرده
و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض مقدمه است مثلاً مثالی حجرت و انانیت کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه
و تفصیل حقائق این دوره شرحی که این ورق گنجائش آن ندارد و باجمله شیخ فخرار حاصل این دوره اند و بسا
معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق روض و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و
برست دی بسیار است از گرا بان با طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور ادوار و کون

کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفضیل دست اعظم الله تعالی له الاجور فقیر و اکثر معارف که شیخ زبان
 فتح دوره آورده مصدق است مثل اشاره بتوحید شهودی اگر چه شیخ از مرز و ایام در آن تجاوز نکرده و سخن بی پرده
 ادا نکرده و مثل قول بحقایق علم اهل سنت و معارف اجمالی که تقلید انبیا علیهم السلام خد کرده اند و مثل
 بنویس آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علم مقتصرست بر بیان خطیة القدس و تجلی اعظم و آن متعین
 است و نفس کلیه لبان صورت را بهی که در مرآة متعین شود ازین تعین بساطت اولی چند مرحله بر تربیت
 و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست است و درست است و درین صحت واجب است قبول بعد از
 ماسوی الله و قول باراده که قطعات متجدده دهم شده باشد نیست آنچه نزدیک فقیر شرح معارف شیخ
 محمد متعین شده و التحقيق داشته اند در حل این اشکال سردهیم میتوانم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلقة
 است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم
 بآن محنی که بتوسط او بعد هزار سال مردمان حصه از آن خلقت یافتند و در اینجا هیچ خدشه لازم نمی آید زیرا که
 فضائل اضافیه مثل مقتدا و متبع و عجم شدن بتوسط خلق متحقق شده است و همچنین هر طایفه که سبب او
 جمیع مهدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند و آن عالم واسطه عموم
 دعوت و مقتدا بون آنحضرت صلعم مر آن قوم را بخوابانکار آن مکلمه است - و الحمد لله تعالی اول و آخر
 و ظاهرا و باطنا و صلی الله علیه و سلم خلقه محمد و آله و اصحابه و سلم تسلیمات
 ایضا - مکتوب ارشاد اسلوب که بیک از علما مدینه منوره علی صاحبها الصلوة و التسلیمات
 و التحية ضمن اجابة رویه میراث شریف تلقین ذکر نفی و اثبات موافق طریقه علیه نقشبندیه ارقام فرموده
 الحمد لله الذی تخض به الاممة المرحومة بفضیله عظیمه به حفظ الاسناد و اندیشه شایسته بعبه الطرق و علمیه
 و ما عظمه من ابداد الصلوة و السلام الا کلامی علی سبیل المسلین و قاید الخراج لجلین شیخ المنین
 یوم الدین علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد فبقول العبد المقتدر لرحمة الله الکریم احمد المدعو ولی السیدین الکریم
 العرس الدیوبی و فیه علینا بیلده و لی من اقلیم هند و ستان جبینا الفضل من العلوم الدینیة حصته و افره الدائم
 علیه آنا صلاحه و یرکات تقواه ففی ظاهرة و باهرة احافظ اکو القرآن العظیم الفاظین سیدنا النبی الکریم
 الخطیب بالمسجد النبوی مولانا الکریم الجلی الشیخ ابراهیم افندی ذکره الله تعالی فمیں عنده و ضاعف
 به و رشده ابن المرحوم محمد طیفه جلی الشیخ اعظم الله اجوره و ایلج فی افق اخیر نوره فارادان یقرای علی
 شمس الحمدیت و استجاری فی لما تصم لے روایتی نقلت هذا منکم یا اهل الحرمین بدآو الیکم یعز و تلك
 کلمة کنتم احق بها و اهلها و حق الرب العبد و فلما ابی الاله و عالم اجد بدامن الاجابة مستمدا من توفیق الرشاد

والاصح ان يقرأ على احوال الكتب الستة وغيرهما من مشايير الكتب احدى عشرة وبقية الذكر بالفي والاثبات على طريقة السادة
 النفسانية واجزته كل ذلك وجميع ما يقع روايته بشرط المعبر عنه بالمدح ووصية بما وصاني به شايخي من التقوى وافتح جادة
 الستة في الظاهر والباطن وقد اتصل سدي واحمد بسبعة من المشايخ اجله الكرام الائمة الفادة الاعلام من المشايير
 باحمد بن محمد بن محمد بن علي بن الفضل بن علي بن الخافقين شيخ محمد بن العلاء الباهلي والشيخ علي بن المغربي الجعفري والشيخ محمد
 بن محمد بن سليمان الدواني المغربي والشيخ ابراهيم بن حسن الكوفي المدني والشيخ عيسى بن علي العجمي الملكي والشيخ احمد بن محمد
 بن النخعي الملكي والشيخ عبد الله بن سامم البصري ثم الملكي ولكل واحد منهم رسالة جمع هو فيها
 جمع له فيها اسانيد المتوقعة في علوم ستة الباهلي فاجازني في جميع ما في مقتضب لاسانيد الذي جمعه
 الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكوفي عن ابيه وعن مشايخه الثلاثة الذين سرتنا اسمائهم بعد
 ابيه عنهم عن الباهلي واما الشيخ عيسى فتناولني مقاليد لاسانيدنا لشيخنا ابو طاهر واجازني في جميع ما فيه ابو طاهر
 عن الاربعة المذكورين عنه واما ابن سليمان فاجازني في جميع ما في صلة اخلفنا لشيخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف
 مكانه واجازني في جميع ما فيه ولد محمد وفداه عن ح واجازني بجميعه السيد عمر عن جده عنه واما الكوفي فاجازني في جميع
 الائمة تليفه سماعا عليه ابو طاهر لقراءة على ابيه المذكور واما العجمي فالفنا الشيخ تاج الدين الدبان رسالة بطلها اثبات
 اجازته في جميع ما رواه العجمي ابو طاهر عنه وكان ابو طاهر قاري در سنة اخض تلامذته وقرأ عليه الستة بكاملها سمعت
 من الشيخ تاج الدين القلعي اخفى مفتي مكة اوائل الستة شيئا من سند الدرعي ووطا محمد وآثاره واجازني في سائر
 وجميع ما تصح له روايته عن العجمي واما النخعي فله رسالة جمع فيها اسانيد اجازني لها ابو طاهر عن ح واوليها شيخ
 عبد الرحمن النخعي ابن الشيخ احمد المذكور واجازني لها عن ابيه واما البصري فالف ولد له الشيخ السامم له رسالة
 اجازته لها وجميع ما تصح روايته السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور وسمعت منه اوائل الكتب ح اجازته
 ابو طاهر عنه وسمع منه ابو طاهر من الامام احمد بكاه عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقرأ عليه شيئا من الترمذي بكاه
 الحديث سمر السار فانه سمع منه وذا آخر اذنا اعطاه في هذه الوقتة وكثيرا واولا وآخره واطاهر وباطن
 در جواب مكتوب محمد وم شيخ عبد الرؤف اصدار يافته به حقائق ومعارف آگاهة مذكرة اهل الله
 عز القدر حليل المقام زبدة الكرام قدوة الانام وشمع عبد الرؤف سلمه الله تعالى - از تفسير ولى الله عفى عنه
 بعد از سلام محبت التسيام مكتوف باد - مكتوب بحسب اسلوب كه در تفقيد اين ضعیف اصدار
 شن بود رسیده احمد له كه عنه نزان متوجه حال اين مسكين شكسته بال انداز توجه تفقيد ايشان
 امید قوی می شود و ترقب از مكارم اخلاق ايشان آن است كه آينده بر حسن گذشته متفقد
 احوال و داعی بظهور الغیب باشند به احسن الله اليكم واطال بقاءكم وغمم فؤادكم وغمم عوائدكم وحمد الله اولاً و آخراً

روز چهارشنبه ۱۰ محرم ۱۱۵۷ هجری قمری

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شاه نور الله بدو هانوی سلمه الله تعالی معنی این بیت التماس کرده بود
که منسوب است بحضرت حکیم سنائی قدس سره بیت این است بوی متبوع صوت اجمالی نه وقف تفصیل منکشف شد حال
و حضرت ایشان ادام الله بقاره معنی آن بتوجه نوشتند که تاویل این بیت بر قاعده تصوف آن است که
در مرتبه فیض اقدس ذات بخود عالم شده بعد از آن با بنجاب و خود التفات فرمود هر نحوی از آن آنجا حقیقت
گشت از اعیان ثابت پس در مرتبه اجمالی که عبارت از مرتبه فیض اقدس است بود اجمالی متبوع است و
ماهیات تابع آن که نیز تشعب التفات با بنجار خودش تشعب شده و او را حقیقت و قیام نیست الایه ذات
و در ذات و براس ذات و در مرتبه فیض مقدس که تفصیل عبارت از دست حقیقت وجود تابع ماهیات شد پس
در مرتبه احکام طایفه بر روی کار آمد حقیقت آن احکام وجود است لیکن مفید بقانون آن ماهیت معین
بسطر آن پس درین مرتبه وجود تابع ماهیات گشت و در تحقیق مسئله سیادت فرزندان
شریف که پدر آنان و در شرفا باشند بروفق التماس خاکساران ائمه فرمودند
الحمد لله سیادت و شرف را آنحضرت صلی الله علیه و سلم میان نه فرموده اند که حبیبیت و در قرآن ثلثه اولی هم
اصطلاحی مقرر نشده آنجا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن احکام شرع دار فرمودند لفظ اهل قرنی و اهل بیت
است و فقها اتفاق کرده اند که اگر کسی خیر بر حسنین یا حسنین وقف کرد فرزند حسنی یا حسینی چون
پدرش حسنی یا حسینی نباشد داخل نمیشود و این موافق علم انساب است و موافق احادیث صحیح و اگر بر ذریه
حسن و حسین وقف کرد این حسنی یا حسینی که پدرش حسنی یا حسینی نیست داخل نمیشود و در لفظ و اختلاف
کرده اند پس درین مسائل آنست که گوید اگر اصطلاح زمان واقع شده باشد که شریف و سید
بجای اهل بیت و ذوی القربی اطلاق کنند به بنی هاشم سادات باشند و اگر اصطلاح زمان چنین است
که ذریه حسن و حسین را گویند اولاد بنات نیز داخل باشند و اگر اصطلاح زمان چنین باشد که حسنی یا حسینی را
سید و شریف گویند اولاد بنات داخل نشوند و حق آنست که شیخ جلال الدین سیوطی گفته است در رساله
البعیة الزینیه فی السلالة الزینیه که اتفق السلف علی ان ابن الشریف لیکون شریفاً حتی یكون
ابو شریف پس انیت اصطلاح مشهور از سلف و خلف و پنج شبه نیست که در زمان ما از سید
شریف حسنی و حسینی را چه فهمند پس اطلاق اسم سید اولاد شریف و سید چون پدرش شریف نباشد صحیح
نیست و کفایت هم از جهت آباست و نسب هم از جهت آبا آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیر را از
بنی هاشم مرد و هم هاشمیان ایشان نداد و حضرت عمر رضی الله عنه دفتر قبایل نهادند و اولاد بنات
قومی را با نام منسوب ساختند نه بقوم اصلت و اهل نسب او لهم الی آخر هم بر همین رفتند لهذا محمد سیاح را

در عثمانیان می نویسند و معلوم می آید حال آنکه والده ایشان دختر حضرت امام حسین است رضی الله عنه و شواهد
این سلسله بسیارست و من انکر الاجمال بان علیه التفصیل والله یقول الحق و هو یدعی السبیل - اگر کسی گوید که
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما سیادت از طرف والده داشتند پس می باید که سیادت
از طرف والده باشد جواب گوئیم که سیادت در عرف متقدم بمعنی بزرگی و ریاست است و آنحضرت صلی
الله علیه و سلم ایشان را تشریف دادند باین که هماسید اشیا ب اهل اجتهاد ای رئیس اشیا ب اهل اجتهاد
و این سیادت بملایمات کمال باطنه است نه بحسب نسب و هر حکمی که ایشان داشتند از احکام اهل بیت
و ذوی القربی همه از جهت تأیید بود و الا ذریه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند که از جهت والده داشتند
و ابو عبد الله حاکم روایت کرده است حدیثی باین مضمون که اولاد من در منسوب میشوند ب پدر خود الا حسن و حسین
که منسوب بمن اند پس اگر ایشان را محمدی بگویند درست است و این که منتهیست مخصوص بایشان و من بعد
حکم همان است که سیاده اصطلاحی است اگر اربابان حنبلی و حنبلی بودن است و هو الظاهر پس سیادت از جهت آبا
یا شد و من الاصحاح و اگر اصطلاح دیگر پیدا شود همان اصطلاح سخن گوئیم چه اگر قومی سید ترک را
بگویند یا جش را فلا مناقشه فی الاصطلاح بکتابه الفقیر الی حجتہ الله الکریم ولی الله بن الشیخ جلال الحسین
برای حضرت محمد و م میان محمد عاشق بعلتی سلم الله تعالی ب نوشته اند
شوقی که بدیدن شهادت محققه ازلی است که تجدید در رنگ زوال بدامن او دست نگیرد همین یک
لطیفه است که بخودش می پیچد از یک سر برمی آرد و قبله توجه دیگر برای سازد و بخود اندر میگردد و منتقل
الهیات عن جراتان و صیاتی با علو انتقل بینه بعضی نکات غریبه که در بعض
اوراق به خط مبارک ایشان یافت شد تبرکات نقل آن منوده شد منحصراً
عم بزرگوار من علیه الرحمة در مجلس حاضر بودند در اینجا تحقیق بیت مشهور که علم حق در علم صوفی گم نشود و این
سخن که با مردم شنیده بخت افتاده بود و هر یک چیز میگفت شخصی از مجلسیان توجه آغاز کرده که علم
حق در ترکیب مغلوب است تقدیرش آنکه در علم صوفی گم نشود - فلا شکال حق من بر بداهت جواب دادند
این سخن که با مردم شنود - منها - طفل بودم که شیخ فیروز شاه که از مشایخ عصر بودند در سلسله شیخ
آدم بنوری پیوند داشتند بملقات حضرت والده رحمه الله عنه آمدند بحال که شرب ایشان بخیب بود و قهقه حق
سبحانه بود بصدر دنیا و اندرین سلسله با حضرت والده بجنه میکردند این فقیر با وجود طفولیت قطع بحث
کرده بایشان و انوادم که بصیران غایتی ضعیف و ناتوانی چیزیه که خلف ما باشند نتواند بدید بلکه آنچه بر سر
باشد نتواند دید بلکه اقرب بصیر از نفس خود چیزیه است نفس خود را نتواند دید با وجود این ناتوانی باطله

مگر در آب صاف چون کجا وطن گیرند صفا با خبت باطن نیز گاهی جمع میگردد و بر بالود را چون در دشت
تا شاکنند ایضا هرگز گردی مانع نور دل است ای شومند پس تانشت کجا با طش صاف نشدند
و دوا در بدن بر جمع اضداد قوی نازم نمک ریزد دل مجروح من هستی و مرهم هم جهان و جان فدای
وضع شوخ شهر آشوب و قیامت می نمائی دم عیس و مرهم هم درین دو بیت اشارت کرده شد به حال
عجیب که آن جمع است و خلق قلب و انس روح در یک حالت و قادی از آن یک و التذاذ از آن دیگر یکدفعه
و قوی اول قوی آخر قوی ظاهر قوی باطن قوی مقصود اول قوی مشتاق به هم هم زیک منع و ریخا
مختلف فواره میچسند و مزاج حرص قارون زهد ابراهیم آدم هم بخار از زمین خیزد و با وجود آمیزد
گهی باران ریزان است و گاهی برف و بزم هم درین سه بیت اشارت است به محال حقائق متخالفه در یک حقیقت
و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه سبب امتیاز صور و ممالک که در طرفه نیرنگی درین کاشانه گردی
که عالم پائے کوب از دست عشقت گشت و آدم هم درین بیت اشارت است بر بیان عشق در جمیع عالم چه
فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد آنکه سبب سران
آن صحت کلیه است در تقریر رساله بعضی اهل عصر که المافیه موده بودند
رایت و ریقات تدل بشه با نه علیه بشه تحریر لها به ضابطه جلیل و کریم النفس و العرق ماجده بجلت الضحی
لمن لا ذحایطه و ما کان من مدح قضیه شتوبه و ما کان من تخرج فدا عنه بایطه و لا غریبه ی نکتة المعینه
اذا العلم مبطو و ذلک باسطه رباعی ناظرین بری مدرک نازنده دل است یا ناظرین نازنده بازنده دل است
گویم بتور فرس اگر نفهمی آرایه این جوهر تازنده بخود زنده دل است و نالزیر تو نمم می پذیرد و مگردان
بعد ازین از نالزیر من ترا مشفق تر از صد پدیده دهن آویز و مرا حکم مگیر غیر من گریاتو بایستی بود
آن و بال است و عذاب است و سیرت جان من در جریار خود نبختند من عذاب الهجره جانی یا مجیر
بقرام روز و شب بے روی یار و بازینار و سیم یارم یا قدیر و اندرونم بے حاشا نار شد
لے شود یارب بولش مستیتر ای برادر بعد ازین بشمار باش و فرق میکن در میان شیر و شیر
در کشف دقائق معانی رباعی که درین نزدیکی از زبان خامه گوهر فشان بندگان
حضرت ایشان تراوش نمود و بموجب استدعای حضرت محمد و شاه نورالدین بد بانوی تحریر یافت
یاد عزیز القدر شاه نورالدین تعالی از فقیر لے استدعی عنه بعد از سلام محبت مشام مطالونه نمایند
که معنی این رباعی استفسار کرده بودند ناظرین شمع مدرک خواهند دل است یا ناظرین نازنده بازنده
دل است گویم بتور فرس اگر نفهمی آن را این گوهر تازنده بخود زنده دل است

غرض ازین باطنیه است بر حقیقه ایشان که آن را تعبیر میکنند و بیان طبقات آن حقیقت پس طبقه
 ظاهره از وی قوت دارد که متحرک بالاراده است و اینمعه در جمیع انواع حیوانات یافته میشود این طبقه آن است
 که ایشان بآن ممتاز باشد طبقه خفی تر این عقل است که در حیوانات یافته میشود و انحصار صفات عقل انتقال است
 از خیر به خیر خواه بطریق قول شارح باشد یا برهان یا دلایل مطابق یا حدس و آنرا باعتبار این صفت بنویسند
 تازه تعبیر کرده شد زیرا که در درخت عقل در افکار مشابه است بدین اسپ تیز رو و در لفظ توسل اشعار
 است بآنکه اصل عقل بهمان قوت حیوانی است هر چند زیادت بعضی امور نام عقل انسانی یافته باشد و نیز از آن
 صفات او فخر و بر خود گشتن در جلب نفع و دفع ضرر حسب جاه و همت صرف کردن است و باین اعتبار یافته
 گفته شد و این طبقات بمنزله پست است حقیقت آدمی را و اصل حقیقت او گوشت است بآنکه یعنی متشعشع
 و بخود زنده یعنی بخود که جسم باورند میشود و او را متشعشع ندگی از کس حاصل نشده و آن نفس ناطقه است
 بلکه حرکت که روشنی نفس ناطقه از وی است و او را حقیقه حباب است از تجلی اعظم که در سطح این نفس ظاهر
 و در آخر متحرک خواهد شد تجلی اعظم و ابد الهی بهمان وجه خود که بمنزله وجود عرض است نسبت به جوهر در ضمن تحقق تجلی اعظم
 ابد الهی متحقق خواهد ماند و السلام به عزیز معنی این بیت تفسیر نموده در جواب او امل فرمودند
 بیت ای مشکل حل و مشکل حل نه زان سوے ازل بهشت منزل به بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
 علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد سیکوید فقیر الی الله غنی عنہ مسیمیتی که صاحب مسموعات از خواجہ عبید الله
 حرار و ایشان از خواجہ محمد یار سافست اسرار هم نقل کرده اند استفسار نموده بودند لهذا آنچه در حالت را
 نیمه بخاطر میرسد مینویسد و الله هو الموفق الصواب ای مشکل حل و مشکل حل نه زان سوے ازل بهشت منزل
 این بیت مسوق است در تعریف حال انسان کامل قوله ای مشکل حل یعنی ای اجال الفضیل و این کلمات
 است بآنچه نزدیک صوفیه صافی مقرر شده است که عالم تفصیل است و انسان کامل اجال آن به و نه علم
 آنکه جرم صغیر و فیک انطوی العالم الکبیر قوله و ای مشکل حل یعنی ای علت غایه عالم زیرا که هر چیز
 که پیدا میشود ناظر در حکمت الهی میفهمد که این ایجاد و علت غایه هست و تشخیص آن نمیتواند کرد چون معرفت او
 بالانسان کامل رسید آن مشکل حل شد و آن بهیم تشخیص گشت و حکمت ایجاد عالم مبرهن گشت پس این کلام
 اشارت است بآن نکته که برالسته صوفیه میروند لولا که لما خلقت الافلاک قوله زان سوے ازل الخائض
 است بآنکه حقیقت انسان کامل یعنی نقطه از مبادی که اصل وجود او شده است و وجود او ظل آن نقطه گشته است
 حقیقت الله است که جامع جمیع صفات کمال است و احدیه جمع وجوب و امکان و آن حقیقت پیش از
 حقائق وجودیه که از آنجا که مرتبه متحقق شده است تقدیمات یا لازمانیا و لامکانیا لکما لا یخفى و در تحقیق عدد و ثبوت

نکته آنست که صفات ذاتیه نزدیک مآثر بدیهه هشت است و نزدیک اشاعره هفت پس عدد کثیر را اختیار کرد
 که اکثر اقدس بطلیم که اراده نموده است و هذا القدر کاف لمن کان مطلقاً علی افواق القیم و الحمد لله ولا و آخر اظهر
 شخصی از معنی بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که هرگز نمیرد آنکه دلش نرفته شد بعشق آخر سوال کرد
 که مراد از عشق و موت و حیوة چیست و گفت که عشق الهی چگونه تصور شود که موقوف نیست بر
 تصور مطلوب و تصور مطلوب اینجا نکته محال است و اگر باوجه تصور کنند معشوق همان وجه باشد
 و اگر مراد عشق منظمی باشد باید که عاشق دینار و درم را نیز عاشق الهی گویند حضرت ایشان جواب فرمود
 الحمد لله المراد من العشق المحبة الذاتية التي لا تسأل الا بالتحل الذي والمراد بالحیوة الحال الجامع بین الجذب السلوک
 الذي یصلیه الانسان خلیفه الحق و یتوقف علی وجوده بقار العاکم و الحاد بموت رد النفس الی اسفل السائر
 و الانفاس فی السیمیه و کیفی فی تعلق الذی ارنا هیل النظر الی الطاهر و الی الدائرة احادیث بحکمة الشعلة
 احوالته الی تلك الشعلة و الی الاجسام الارضیه الی المکرز و لا یحتاج الی تصور شیء و ان کان تتبع التصو
 ثم الوجه الذی حصل به العلم مرآة لکنه فالمنطبع فی النفس هو الوجه و المنکشف علیها بنوع من الانواع الی
 کشف هو الکنه و ثبوت حسب الله عز و جل فضلاً عن امکانه ثابت بالکتاب و السنة و اتفاق الامة قل الله تعالی
 یحییهم و یموتهم و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب لقار الله احب الله لقاره و کلام کبار الامة کثیر لا یحصى
 علی من اراد متبعه و السلام علی من اتبع الهدی به عزیز معنی این فقره که از کلام حضرت شیخ
 ابو الحسن جرقانی استفسار نموده بودند که گفت اگر دعوی کنی معنی خواهند چون
 معنی پیدا آمد سخن ننماید که از معنی هیچ نتوان گفتن در جواب نوشته اند ظاهر آن است که
 لفظ سخن ننماید تحریف شده است در اصل سخن ننماید باشد در صورت معنی ظاهر است که اگر کسی دعوی
 کمالی بکند از وی تحقق آن کمال بظهور آثار آن طلب کنند و چون معنی یعنی نسبت الهی بطریق غلبه در
 شخصی متحقق شود سخن ننماید یعنی وی مشغول باظهار آن نسبت و شرح و بیان آن نمیشود زیرا که
 الفاظ از بیان حقیقت آن نسبت قاصرند اگر نسخه صحیح سخن ننماید باشد معنی او سخن ننماید و بر وی ظاهر شود
 بر فری عزیز بعضی آنحضرت سلمه غریبه چند طریبات لیکر خوانده از انجمله غزل عراقی بود آنجناب خوش فرمودند
 نخستین باده کاند را جام کردند به مزاجش عکس آن کلام کردند زواریای قدم موجی برآید مرا و را بحر اسکان نام کردند
 بوی شد در امکان صورت حق زبان صورت جهان را ام کردند به همه یابست تفصیل از آن به مکارم را بما اتمام کردند
 شراب و صدق از جنات غیب به مرا صبح ازل در کام کردند به جو غلطیدم منستیها به رویان تنی از من وام کردند
 حقیقه اگر مستور از نظر بود به ما مشهور خاص عام کردند پس انگه موج دریا باز کردند به اتمام فنا اگر ام کردند

این رمزی دقیقه باتو گویم بخود آغاز برانجام کردند بعضی الظم این ابیات شرح بیت اعرافی است علیه الرحمة
 و تعین مراد از اباده و جام و استعاره از چشم ساقی و حال آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از
 جام مرتبه امکان مراد باشد و اباده کمال او با فاضله صور انواع و خواص آن و از چشم ساقی فیض اجماع
 که عبارت از تجلی عظم است باصطلاح ما و تحقیق محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدل با وجود
 از چشم ساقی کرده شد گفته آمد که خروج بآن باده کرده شده است عکس روی آن گلفام زوریای البین
 اشاره به همین معنی است دیگر آنکه کلماتی که در طبقه نبی آدم ظاهر شده و انعام خواص نوعیه و استبقار
 احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطه احجار کعبت افراد کمال است که وجود ایشان بجهت مصلحت
 تفصیل مراتب اجمالیه و جویبار است و فی الحقیقت باعث اتهم مکارم الاخلاق و این اشارت بهین تفصیل
 تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد کمالات و جویبار نواختنند و در نشاء دنیا از ایشان آثار بهمان
 استعداد بر روی کار آمدن و ناسب پیدا آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعت نبی آدم
 گشت و تحقیق جمیع افرادی آدم از لفظ الهی می فهمند و ذین ایشان بآن حقیقت مجروده بوجهی از
 وجه متفت میشود و این همه بر کات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه از آنها و معاد
 این نفوس ضحکال است در تجلی عظم و شمول شدن بغیض آن بوجهی که انا واسطه ایشان را در خود متکامل
 سازد و انانیات صغریه را وجودی پیدا نه باشد و در هیچ بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و بلبان اشارت
 او کرده شد باز نکته دیگر او کرده آمد که تجلی عظم امید او معاد نفوس کامله است نه و السلام بین
 تحقیق معنی بعضی ابیات ثنوی مولوی قدس سره که غریزه سوال نموده بود حضرت ایشان
 جواب آن ارشاد فرمودند که ابیات این است که نوشته شده اند نه هم بخوان استیاض الرسل
 اے عمو به تابنوا انهم قد کذبوا این قرأت بخوان که تخفیف کذب نه این بود که خویش بند محجوب نه
 در گمان افتاد جان انبیاء را اتفاق منکر است اشتیاق جواب احمد صحرابه در آیه ختمی از استقامت
 و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها که بواجب شد به ذال میخواند و کند بواجب
 تخفیف میخواند و تخفیف را مقصد معنی انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نایب
 شد ندپیامبران و گمان کردند پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمیع که ایما آورده
 بودند خطره از آید بخاطر ایشان گذشت و نسبت بدروغ نسبت انبیاء مخطور ایشان شد و اگر کذب بود به
 تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که بدروغ گفته شد بایشان یعنی خداوند
 وحی دروغ فرستاد بایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست آخر جالبخاری عن عروه عن عائشه

قالت له و هو سألها عن قول الله عز وجل حتى اذا استبأس الرسل قال قلت اكد بواهم كذبوا قالت عايشة
 كذبوا قلت فقد استيقنوا ان قومهم كذبوا هم فاهو بالظن قالت اجل لعمرى لقد استيقنوا بذلك فقلت لها وظنوا
 انهم قد كذبوا قال معاذ الله لم تكن الرسل تظن ذلك ببرها قلت فما بال هذه الآية قالت هم ابتلع الرسل الدين
 آمنوا بهم وصدد قوتهم و طال عليهم البلاء وابتاعوا عنهم النصر حتى اذا استأيس الرسل ممن كذبهم من قومهم و
 طنت الرسل ان اتباعهم قد كذبوهم جاء نصر الله عند ذلك وكتب الله لهم كذبوا بجهيف مخواند وبيغت خدائهم
 جاءى ديك ميفر ياد و زلزله حتى يقول الرسول والذين آمنوا معه من نصر الله و جاءى ديك ميفر ياد و لم تؤمن قال
 بل و لكن ليطعن قلبه و ان حضرت صلى الله عليه وسلم فرمودند نحن احق بالثبوت من ابراهيم و من نطفة نطفة
 پس شك و ظن اينجا مجازست بجهت آنكه خاطر ايشان بحسب ميلت بشرت منضطرب شد مانند اضطراب
 شك كنده در حقيقت و مى يمانند اضطراب ظن كنده كذب و مى و اين مشاير مشايرت شباهات قرآن مست مثل تلى
 يراه منبسطه ظن كه بجهت جواد آمده است في المكشاف عن ابن عباس و ظنوا حين صنفوا و غلبوا انهم قد اخلفوا ما وعد
 الله من النصر و قال كانوا الشيرة و تلا قوله و زلزله حتى يقول الرسول و الذين آمنوا معه من نصر الله فان صح هذا
 ابن عباس فقد اراد بالظن بالخطر بالبال و يحس في القلب من شبهة الوسوسة و حديث النفس على ما عليه الشريعة
 و اما الظن الذي هو تدبير احد الحائرين على الآخر فقد جاز على رجل من المسلمين فما بال رسل الله الذين هم اعرف
 الناس بربهم و انه متعال عن الخلف في الميعاد منزه عن كل قبح مولوى قراة ابن عباس اختيار ميكنند و توجيه
 ميفر ياد كه احوال انبيا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب ميشود و احوال آينه را يى العين مى بينند و
 در بعض اوقات حجاب بشرت مانع مى گردد و از حالت راى العين فرو مى آيد و ضيق خاطر و اضطراب
 بشرت و رويداد همين حالت احتجاب را بطريق مجاز لظن تعبیر واقع شده مکتوب هدايت اسلوب
 بر حسب استدعاى كاتب حروف كه در طلب دليله و اوضح برافرة ناجيه واقع شده تحرير يافت
 الحمد لله فالصلوة و السلام على افضل انبياءه - اما بعد روز سه عزيزه فاضله ذكر كرد كه هند و سى
 توفيق اسلام يافت و در پى تعليم شرائع اسلام افتاد و بنوا شخصه از شيعه با و بر خورد و گفت اسلام طرف
 متعدده دارد و صائب ترين طريقها طريقه شيعه اماميه است كه مدار ايشان اتباع ائمه اهل بيت است
 و اهل البيت او سبطا فيه زينهارة تراست صبيان نو احديت گمراه نسا زند بياتا من شرائع اسلام بطورا اماميه
 ترا تعليم تايم بعد از ان با اين عزيزه فاضل ملاقات كرد و آن مقوله تقرير نمود اين عزيزه گفت اماميه بدترين
 فرق اسلام است زينهارة اين گمرايان ترا گمراه نسا زند بياتا مذ هيب امام ابي حنيفة ترا تعليم كنم آن جديد الا سلام
 در اشكال در مانده و نه انست كه کدام را اختيار كند تا چنده روز فتنه بود هر يك بجاى خود نشيد آخر اين عزيزه

فاضل گفت در مسجد جامع بر دو بر ملا و قس که الوف ناس مجتمع شوند تقریرند پس ایشان بکین
 پس که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک را اظهار عقیده نمود میان ایشان خائف و براسان سمت پس او
 اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سخن پاکیزه گشت و مقابل این حکایت خواجہ محمد امین
 را اسوالے بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران اعتماد نمود امرے خطابه بلکه شعریست
 اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلا دیار ان اگر این تنازع واقع می شد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میداد
 و بسبب بدعات شائعه که علوم ناس بدعت بودند آنرا تمیذاند و در استحسان آنها را فائده اند و همچنین است
 کلام و میان مذہب حقیقیه بنیامینها کمالا یخف بعد از انان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست
 که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که دران حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبوده آنرا دریافت بحقیقت
 مہتممی شد و اگر نفس شیطان اراده داشت بالک شد و باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که معذور نباشد
 بعد از ان دو تعین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلعے پیدا شد از فقیر حقیقی طلب کشف آن نمودند
 گفتیم درین مسئله در سائر مسائل که موقوف علیہ شرع باشد لطف الهی مقتضی آن شده است که
 از علوم حاصل مخزنه فی الصد و حجت قاطعه متصوب فرمود هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
 علوم مخزنه مسیری آید و در بعض افراد بواسطه نفوس یا الفت برسوم مانع ابتاع حجت قاطعه میگردد
 هر چند تصدیق بان حاصل باشد پس بعد تصدیق چنانچه حقیقت شریعت عزاد گردان نهادن با حکام
 قرآن و جنگ زدن بفرمان حضرت رحمت مہدای علیہ و علیہ السلام و احیای فضل الصراط اذل تیری
 که عقل آرا بر فروش واجب می گرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان احکام الهی
 باید کرد و مرسدے که آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام ما در شخصیست که تصدیق کرده است
 بتکلیف اللہ تعالیٰ عباد خود را با حکام و قصد خروج از عہدہ تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و خبر
 که ما آنرا بگوشت خود از خمبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بترتیب روایات
 ائمتا نمی تواند بود و اساسا بر خود لازم میگردد که اخبار اہل طاب از آنکہ خود دو قسم میباشد نقل لفظ
 صاحب مله و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشہور و قہر صحیح و حسن و غریب و ضعیف
 عقل حصر نمی کند اخبار حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ و جہہ بالتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم
 و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکہ درین امر و مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و آنچه احدی قریح دران اخبار بطور بی پرواست
 بر خلافت چنان آراء خاصه و کلام و وار و غیر کم و لا نسلم افتاده بود کمالا یخف جماعہ حفظ آن اخبار نمودند تا آنکہ

درند وین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی سنن را بعضی یا قیتم و اختلاف فاحش در میان
 این اخبار یافته شد اللهم الا اختلاف یسیر که اندک مواضع تعدد روایات است کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و
 عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابوبکر سید و ابو موسی و عبد الله بن عمر و ابن العاص و انس
 و ابو سعید و جابر و سلم جبر الی سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی منطبق یا قیتم الا اختلاف یسیر جمع که
 این اخبار را متبع اند از جمله دین اند و واسطه عقد دین درین محل باید دانست که این قسم تفرقه برائے کسی است
 که در احوال فرق ملتا استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجهی از وجه بوجوب و اجتناب
 جمله ملت را از ثوابت بستانند و تابع جمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و پرده از روی کار برانداخته
 شود این است عملی که خدا تعالی تکلیف را بران دادر ساخته است و در اذهان ایشان اصل را مگر زبند
 بر وجهه اجمال هر چند تفصیل آن دفتر سے سے طلبید و الحمد لله اولاد آخر او ظاهر و باطن
 مکتوب در ذکر منه از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و
 بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات الکثر علوم دینی و حجب استند قاین نیازمند قیامت
 الحمد لله و الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه آله و سلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند
 الثری لکانه رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس و فی روایت لکانه رجال من هؤلاء بلا شک مذکره
 میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شائع ساخت و مجموع
 از اهل اسلام بآن فقه مذهب گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت بهمن مذہب است و پس در جمیع اقایم
 بادشاهان حنفی اند و باشوات و قضات و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است
 که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تانان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه
 این مردمان با سند صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث نقارے داشت مانند حال اکثر
 متفقہ عصر ما با هم الله تعالی طریق الصواب این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت
 نه علم و و سے رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی با کثرت
 که فائده نداشت و متوجه بیاران خود شدم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب یگوید محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام
 الدینا فی فقه الحدیث و این سخن نزدیک کسی که متبع فن حدیث کرده باشد بدیهی است قابل تشکیک نیست
 بعد از آن چیزه از تحقیقات علمیه که منشأ آن بخاری بود دست و حاصل لوا آن غیر بخاری کس و دیگر نبود
 بیان کردم و در آن باب خدا تعالی هر چه خواست بر زبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفتند آنچه مذکور

تفصیل محمد بن اسماعیل البخاری

شد بخایت مفید است اما حفظه بآنجا نرسد حفظ آن ندارد و مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گرد
 موافق است دعائے ایشان دانسته از آن باب بقلم مضبوط کرده شد و اسد الموفق والمعین - باید دانست
 که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد از بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد
 سال دیگر باید بایستحکم می شد و تصانیف مرتب میشد بخاری بعد دو صد سال حامل لواحدیث شد و مرتب
 عالم درین فن گشت پس اول چیزه که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تمیز است در اسطی اقسام حدیث از
 غیر آن بعد امان محمد بن یزید بن ابی اسلم و الفضل بن عقیل و توفیق بن عیسی و غیره این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون امکان
 نظر کردند دیدند که بعضی احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسد کس از صحاب آن را
 روایت کرده است و از هر صحابی بطریق مشهور آمده است و روز بروز مترایده شده و این مرتبه اعلی مراتب
 حدیث است مطلقا بعد از آن حدیث مشهور که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی
 روایت کرده باز ازین عزیز در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد
 مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیح آمده از غیر حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر ادوی نیست و غیر
 علقه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید
 از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین است از وی جماعات لاتعد و لا تحصى
 روایت کرده اند بعد از آن حدیث که بدیهه شهرت و طبقه اول پیش از زمان تدوین رسیده و آن چندی قسم
 میباشد زیرا که یا این است که طرق متعدده دارد تا خارج خود که صحابه تابع یا تبع تابعین باشند
 یا ندارد و آنچه طرق متعدده دارد که یک گواه دیگر تواند بود و هر یک متمسک بود حدیث حسن است و آنچه تعدد طرق
 ندارد همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است باز حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل بغیر نکرده و
 شد و باشد و روایت از علمائے معروفین بعد از او ضبط باشد مخصوص می شود باسم صحیح و آنچه مرسل
 ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین صحیح ضبط باشد لیکن طرق متعدده متمسکه دارد که یک شاهد دیگر تواند بود
 بمطلق حسن تعبیر کرده میشود این است اصطلاح نزدی و وی اول کسی است که اسم حسن را منوئه ساخت و
 آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحدیث نرسیده و نیز در حسن داخل است و قلیل بابولس بخاری
 کتاب خود را بر اسم صحیح مجوز مخصوص گردانید بعض از آن متفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و
 درین خصلت اول کسی که قدم را بر سر زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح فضیلتی دیگر
 نباشد صدق حدیث لئلا رجال من هؤلاء در دست بودند زیرا که ایمان نه همین فقه است و بس
 تفسیر و سیر و سائر فنون حدیث موقوف علیها ایمان است لا محاله فکیف که این خصلت مقبول است و

خصال دیگر بعد از آن باید است که بخاری بعد از این ظاهر شد و قبل از وی علماء و فنون چند از علوم دینی
 تصانیف ساخته بودند نام مالک و سفیان ثوری و ذقن تصنیف کرده بودند و این هر یک در تفسیر و ابو عبید در غریب
 قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن جعفر و سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدو الحلق و قصص
 انبیا و یحیی بن سعید و غیره و مفتاح احوال صحابه و تابعین و مجتبی و دیگر رسائل داشتند در روایات و طب و مسائل
 و اصول حدیث و اصول فقه و در بر بنده علی بن محمد بخاری این همه علوم مدونه را شامل فرمود و جزئیات
 و کلیات او را انتقاد نمود پس قدری از این علوم که با حدیث صحیح که بر شرط بخاری است بطریق صراحت
 یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان و امامات این علوم محقق قاطعه بوده باشد که در آن
 تشکیک را داخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت که تا وقت که کسی جزئیات و کلیات علمی را
 نداند انتقاد او تمیز آنچه از احادیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشود نتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که فلانی
 قواعد طبیه را که در قانون مذکور است انتقاد نمود دست و پاچه باده صحیح ثابت شده از غیر آن ممتاز نمود دست
 بطریق بداهت دانسته شود و اما حال که جزئیات و کلیات قانون را استخراج ساخته است و قیاسی که خدا تعالی
 در سینه او نهاده هر یک را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طبیب را انتقاد نمود دست
 بالیده است نه دانسته شود که عروض و عربیه و بطریق ایشان شعر نیک و زبیده است تا انتقاد میسرش آمد
 از اینجا دانسته شد که بخاری این علوم را نیک و زبیده و ادله مسائل آنها را استخوان نموده و آنچه بکتاب الله
 یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفیه بدلت فضايله و فقها
 و اگر انصاف را کار فرمایم میچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد ظاهراً
 ایشان مقتصر بر یک فن است یا در فن غالباً میچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از ابشار است
 حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانسته شود که امامات این
 علوم را از احادیث صحیح بر آوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال
 ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آن همه تبحر خویش گفته است کلامی که
 حاصل او است که از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف
 بنظر من آمد باز زیاده کرده است بخاری در هر یک از این فنون فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنها را
 در ایجاب بیشتر گردانیده است و طرق استحضار احادیث و مسائل متعلقه با آن تعلیم کرده است و طرق
 استدلال با اشاره مخصوص خود اختراع نمود دست آری در استدلال بخاری چند نوع است که محققین
 فقه را از قبول نمیکنند مانند استدلال بر یک اند و محتاج حفظ برای مسئله و لافاس فیما یستوی و اب میچکس است

از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب و تقریر و ادرسیان
 می آید و پیش آنست که پیش از وی فن بنوبت چندان هم ندیده بود اهل علم را ملحق نظر مطالب علیه میباش
 نه تراجم و ترتیب و شیشه صاف ازین باشد که غفل در دماغش بر نندرد آسمان را باین نظر قیاس
 عزیز از مخلصان آنجناب دام مجده انکشاف معنی رباعی که منسوب بیک از حضرات
 خواجگان نقشبند قدس سرار هم نموده و کلمه چند بقلم معارف رقم تحریر یافت رباعی اینست
 رو بر سر سوزن نهالی نشان و تامل خبر گشت بر نند کرد جهان بر سر شاخ و ذیل بر وار بران و توانی ز کوی یار
 الحمد لله تعالی - رو بر سر سوزن نهالی نشان آنهم مراد ازین رباعی آنکه طریقه صوفیه آنست که نقطه حسب الله
 تعالی را که در دل هر مومنی بطریق اجمال موجود است تذکر اسم الله تعالی و ادعای محبت و دوام اشتغال با
 ساعت بساعت پرورش دهند تا آنکه شاخ و برگ پیدا کند و آن معنی اجمالی با انواع علما تفصیل گردد
 پس سر سوزن عبارت از آن نقطه حیثیت که در نهایت قلت اجمال است و نهال نشانیدن عبارت از
 پرورش دادن آنست و شاخ کردن آن عبارت از مفصل شدن و کامل گشتن آنست در آمدن
 و ذیل بر سر شاخ عبارت از قوه آن شاخ و قبول نکردن بالقطع سبب عوارض طاریه است
 و تخمیل که مراد علم کثرت و وحدت باشد یعنی محبت صوفی بوجهی می باید که علم تلاش کثرت در وحدت
 و علم وجود کثرت بجای آید یا هیچ یک از حاضر نرساند و این کلمه اشارت است بآنکه جمیع از صوفیه در اول انکشاف
 وحدت محبتی عظیم بهم میرسانند و چون حقیقت واحده در شیا مشهود ایشان شد آن محبت متقسم
 میگردد بآن مظاہر و این خطاست بلکه در بوقت مطلوب آنست که محبت متعلق شود بنور عظم که اذاتجلی
 فی نور الذی هو نور در حدیث ابن عباس عبارت از آنست اینست آنچه در معنی این رباعی
 در ساعت بنی طریقتند و العلم عند الله و الحمد لله و لا و آخر در حل معنی بیت خواجه حافظ علیه
 الرحمة بر وفق التماس عزیزه الما فرموده بودند بر بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که بر یا
 گفت خطا در قلم صنع زلفت بآخرین بر نظر پاک خطا پوشش یاد جمع ایراد میکنند در مصراع اول
 نفی خطا کرده شد و در مصراع ثانی اثبات خطا پوشی کرده شد و آن مستلزم وجود خطاست و این تناقض
 باشد جواب غرض خواجه حافظ که حوادث ماده جهت است جهت استناد بصنیع صانع حکیم و ازین جهت
 خیر محض است شریعت ما در آن گنجایش نبود زیرا که صنع حکیم بجز خیر نباشد و جهت صدور آنکه بصیبت
 آن بعضی همیشه را غیر طایفه را نسبت به مصلحت بنی آدم و باین اعتبار و صف میتوان کرد بیشتر است و جهت اول
 ناشی از علم وحدت است و جهت ثانی ناشی از علم کثرت عارف در وقت مشاهده وحدت جهت ثانی بر ملاحظه

پس بحقیقت نظر عارفین خطا پوش است نه آنکه اینجا هیچ وجه خطا متحقق نشد بنام فضائل و کمالات
 دستگاه مولوی رحمت الله که از مخلصان ضمیمه آنجناب اند در حل شبهه معنی
 حدیث ان اعظم المسلمین الخ مطابق استدعائے ایشان شرف اصداق است
 فضائل و کمالات دستگاه مولوی رحمت الله عالمه الله بر حجت التامه معنی حدیث ان اعظم المسلمین فی
 المسلمین جریا من سال عن شے لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسالته سوال کرده بودند بنابر علیه فقیر
 کلمه چند تحریر نمودستغینا بالرب الودود یا لقطع از شرائع معلوم شده است که سوال از حضرت پیرا مبر صلی
 الله علیه وسلم مطلقا حرام نیست در کتب صحیحہ زیادہ از دو صد حدیث آمده باشد برین مضمون کہ پیش آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم آمدند و سوال کردند و نهی از سوال مطلقا چگونه ممکن باشد حالانکہ بعثت آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم بر اے رفع جهالات و دفع ضلالات بنی آدم است و این معنی بدون سوال متحقق نمیکرد پس
 منع از سوال منافی فائده نیست مستلزم منہ عنہ نوعی است از سوال لا غیر و اگر فکر سلیم را اعمال کنیم
 روشن گردد کہ از لفظ سبعین حدیث خصوصیت آن نوع مفہوم میتوان شد از اینجا کہ فرمود عن شے لم یحرم
 فحرم من اجل مسالته و طریق اعمال فکر سلیم آنست کہ گوئیم تحریم و تحلیل فعل حق است و علت حل و حرمت
 بحقیقت اراده او است حل جلاله لا غیر و توسع حکمی و مصالحی را کہ حکام بدان منوط اند میتوان علت گفت
 و از ظاہر لفظ این حدیث مفہوم میشود کہ شے در حل حلال میباشد و سوال سبب تحریم آن میشود پس اگر
 مراد مجر و فرد آمدن تحریم بعد از سوال باشد اگر چه سوال علت او نبود و علت محض حکم و مصالح باشد حرم
 من اجل مسالته چرا گفته شد و اجرام او در حق مسلمین چه باشد و قصیر او درین باب چیست و اگر گویند سوال علت
 تحریم شده است برخلاف حکم و مصالح سبیل الراء و ابجا یا غیر آن لاسم کہ این معنی صحیح باشد و قد قال الله
 تعالی و لو اتبع الحق اهلوا تم لعسدت السموات و الارض پس فکر سلیم مضطرب میشود بآنکہ جمیع احکام فعل
 حق اند و ناشی از اراده او منوط بحکم و مصالح کلیه کہ نزدیک او تعالی و معتبر است لیکن بعد ازین کلیه همه احکام
 منقسم میشود بدو قسم یک اصول احکام کہ بنابر حکم و مصالح کلیه فرد آمده اند خواه عقب سوال کسی باشد
 خواه ابتدا بر غیر سوال کسی و آنرا بحکم التبعین للناس ما نزل الیهیم با وضاع مثل ارکان و شرط مبین
 کرده اند و آن او ضاع را تفصیل لائق داده قسم دیگر تفصیل نازل بر صلل شریعت است و آن بیان این
 تفصیل او ضاع است بحد و جاسوئانہ و مرضی و قسم ثانی آن است کہ سوال نکنند و آنچه ابتدا را از شارع
 عاید بر همان اکتفا کنند زیرا کہ ہر حکمی کہ باشد لابد است در آن از دکان و شرط و فرقی در میان اشیا
 متشابهہ باہم و شارع بیان این شباهت نمیکند از باز در بیان ارکان و شرط لابد الفاظ مذکور خواہد شد

که بطریق قسمت و مثال معلوم باشد و بطریق حد جامع مانع غیر معلوم پس اگر ازین الفاظ سوال در میان آید
 لابد شود از بیان ارکان و شروط آن و فرق در شیء شکیبیا هم پس هر سوالی تفصیلی و شریعت پیدا میکند
 و احکام را بر خاق تنگتر می سازد و بهترنگ ساختن متضمن تحریم اشیا غیر مجزیه خواهد بود که لا یتخلف پس شارع
 این امور را بر راسته بتلی به تفویض نمود و اگر بتلی به رای نداشته باشد به مجتهد می رجوع کند و استعانه بر آن
 او نماید تا بر جای بیفزاید و حرج واقع نشود و آنکه در مثل این امور بشارع رجوع کنند و تفصیلات لا تعد و لا تحصر
 بروی کار آید مگر در داشت پس قسم اول نسبت کرده شده است بخدا تعالی و قسم ثانی را نسبت کرده شد
 بحالت ایشان فرق این قسمین پس هر چند هیچ چیز از قسمین بیرون از مصلحت نیست اما آنچه اصل شریعت
 باشد احق است بآنکه مضایف بحق بود زیرا که خوانند که البتة تبلیغ می باید کرد قال الله تعالی افترض علیکم
 الذکر صفی الآیة و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصول شریعت بطریق و مع تعلقی مینماید و بعض تفصیل را
 بطریق اجتهاد قرار می مشروع فرمایند بر آن علمای امت تا ایشان بدانند و چون ضبط حدودی باید کرد
 و چون استنباط می باید نمود و بسیار می از تفصیل را بر راسته بتلی به گذاشتند و اگر بتلی به رای نداشته باشد و از
 عالم بر سفت نکند واجب میشود بآنکه فایده جواب آن استفتا پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل از سوال نبی
 خواستند که در مثل این امور سخن گویند اما چون متفق سوال کرد واجب شد جواب آن سوال پس این قسم مضایف
 است بایشان و بر همین معنی فعل باید کرد حدیث و سکت عن شیء فلا تجتوا عنه و آیت لا تسألوا عن شیء
 ان تبدلکم تسوکم و این آیه شامه واضح گردانیم خدای تعالی صلوات خمس را بر نبی آدم فرض گردانید فرمود و
 اقموا الصلوة بعد از ان ارکان و شروط و سنن صلوة را بیان فرمود بعض در قرآن عظیم و بعض بر بیان
 آنحضرت پیغام بر صلی الله علیه و سلم پس حکم فرمود که وضو نزدیک حدث اصغر و غسل نزدیک حدث اکبر شرط
 است و اگر معذور باشد تمیم کند و همچنین استقبال قبله و ترغیرت و طهارت از نجاسات در ثوب و
 بدن و فعل صلوة و بدون آنها در اوقات معینه شروط اند و اذان و اقامت و قیام و قیام صلوة بجماعت و در
 مساجد سنن خارج ذیبت و تکبیر و قیام نزدیک استطاعت و قرآءة و دو کوع و سجود الی غیرها ارکان و
 تسبیحات و اذکار و هیئات از سنن داخله و بعد از ان صلوة نافله که موقوف اند باسباب و اوقات بیان
 فرمودند و صفت هر یک ازین اشیا قولاً و فعلاً و ارشاد نمودند و ارکان و شروط و آداب هر چیز و شخص عند الله
 ذکر کردند تا آنکه نعمت تمام شد و پانی که مقتضای آیه لتبین للناس ما نزل الیهم بود با انجام رسید و لابد بیان
 هر رکن و شرط ازینها بالفاتحه واقع خواهد شد که معلوم اند قسمت و مثال و غیر معلوم اند سجود و جاسعه نافله
 پس شارع این شیء را برای مبتدیان مفوض گردانید و فرمود که غسل بمعنی اسالة آب است یا اسالة مع الکلب

و وجه از قصاص حضرت باذن یا چنانچه دیگر زیرا که اگر این اشیا را نیز بیانی لاحق شود قواعد مسلمین مضطرب گردانند بصیقل و تحریف
 بسیاری از محملات و آن حرج عظیم باشد بر امت که علم او نتوانند و از عمل او عاجز شوند و ایضا آن امور مسلمین نشوند الا با الفاظ دیگر که
 معلوم باشند بالمثل و اقسامه دون احد و با جماعه المانعه و کذا و کذا و آنچه دیگر از امر خود اید بود از آنها بر الفاظ معروفه بالمثل و اقسامه
 دون احد و از اول باید اختیار کرد چنانچه که سوال اصول از شریع منعی عنه باشد اگر چه بعد از آن تحریف و انحراف و اگر چه سائل بگوید
 شریع متفق باشد بر جای تحریف کرده باشد سوال بگوید چون معنی حدیث باین طریق تقریر کردیم اشکالی که از ترکیب این حدیث
 با حدیث سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در باب ضرر و زول تحریف چه حسب سوال ایشان وارد میشود محل گشت زیرا که تحریف ضرر
 است بر صماح از سد باب فساد بعضی کما قال عز قائل تمایز یا شیطان ان یوقع بینکم العداوة و بعضی سائل سوال حضرت عمر
 رضی الله تعالی عنه در باب منعی عنه است و صاحب عزت آنجناب از مطاعن آنکسان مبرا سجدی آنک بذاستان عظیم بلکه از جماعی بسیار
 چنان ظاهر میشود که اراده ازلیه مقتضی تحریف بود پیش از سوال ایشان لیکن نزول آن در قرآن عظیم در جبر توقفا افتاد تا برکنان ظاهر شود
 که اجتهاد حضرت عمر درین باب موافق اراده ازلیه افتاد بحالات مکرره و در علمای متواتره ایشان فتح باب نزول کرده و کذا فضل الله و تسمیه
 من یشاء از آن مواضع یکی آنست که در قصه معراج انالین و انانیر حاضر کردند حضرت صلی الله علیه و سلم بجانب بلین سبل فرمود جبریل
 گفت انحررت الفطرت و لو اخذت اخر لغوت انک لم یس انیجا دانسته شد که در پیرو غیب خبر منصفه عتی بوده است و از آن مواضع
 دیگر آنست که نازل شد پیش از سوال ایشان لا تقر بواصله و انتم سکاری و آن دلالت میکند بر قباحت سکرت و بعد متصف بآن
 از خبر قریات الهیه بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه مذکورند اللهم بین لنا فی الخبر بیان تفاریس نزل شد و یستلزم که حق خبر و آئیر
 قل فیما اتم کبر و منافع الناس انما اکبر من نعمهما و مدلول این آیت تحریف خبر است زیرا که حاصل معنی آنست که در خبر منفعت
 بدن و انفس هر دو جمع اند و در شکل ارجح صورت حکم اتم است پس تمخیص شد بر مرتب آن لیکن درین لفظ نوعی از تضاد بود
 بنسبت بعضی از آن با حضرت عمر گفتند اللهم بین لنا فی الخبر بیان تفاریس نازل شد تا خبر و المیسر و الانصاب و الزلزام حسن
 من عمل الشیطان فاجتنبوه بعد از آن و خفایا ردی کار نفع فدیسی بن قصصی از مفاخر کبیره حضرت عمر است که ما و ردفه
 احببت کذا یعنی ان نعمه بذا المقام به جواب مکتوب جماع الفضائل مخدوم معین الدین تنانی متضمن کشف
 شبهات و رفع ایراد ایشان در کلام شیخ فقه الدین احمد بن تیمیة ضعیف و بیان فضائل و تنویر شان او در زمره
 علمای اهل سنت و راجع به که زبان طعن و حق وی دراز کنند و انما احسن عقیده خویش بنسبت او رضی الله عنه و کن
 سائر علمای دین تحریر یافت یا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله فی بعض النعم و علم حکم و صلوات الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه
 و اعلم و علی آله و صحبه اصبی اب عوالی الیوم اما بعد فبقول الفقیر لعل الدین عبد الرحیم عاملنا الله تعالی الفضله العظیم و ردت
 زبیه که تمیز من مخدوم مکرم لازال معینا لکنی والدین فی النقص و حال الشيخ فقه الدین احمد بن تیمیة عاملنا الله تعالی الفضله
 وای نمی بینی ان عقیده فوجب الاتجار بلمره و ان گشت بقول عن مثل ذلک الذی اعتقده انا هم حسب ان یعتقد

جميع المسلمين في العلماء الاسلام حلتها الكتاب والسنة والفقه النذابين عن عقيدة اهل السنة والحديث انهم عدل جعله بل
البنى صلى الله عليه وسلم حيث قال كتمل هذا الدين من كل طيبة عدوله وان كان بعضهم تكلم بما لا يفي به من العقيدة اذ كان قوله ذلك
غير مردود ونص الكتاب والسنة والجماع وكان قوله ذلك محتملا وكان مجال وسامع الخوض فيه سواء كان قوله ذلك في اصول
الدين او في المباحث الفقهية او في اخلاق النوصانية وعلى هذا الاصل اعتقدنا في الشيخ الاصيل محمد بن محمد بن علي بن العربي
وفي الشيخ ابي جعفر محمد بن عبد الواحد السهرندي انهما من جفوة عباد الله ولم نغف الى ما قيل فيهما فذلك ان ابن تيمية فانا قد تحققنا
من حاله انه عالم بكتاب الله وعناية المغوية والشرعية وصانها سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا والسلف عارف بعائنها
المغوية والشرعية استاذ في الفقه والشرع محرابها بغير انما بغيره وادخله فائق في الذكارة وليس بلام في النبا عن
عقيدة اهل السنة لم ير عنه فرق ولا بدعة اللهم الا هذه الامور التي ضيق عليه لاجلها وليس شئ منها الا ومعه دليله من
الكتاب والسنة وانا السلف قتل به الشيخ عزيز الوجود في العالم ومن لطيف ان يلحق شأوه في تحريره وتقريره الذي
ضيقوا عليه ما بلغوا اعتقاده انما الله تعالى وان كان نصيبهم ذلك ما شيا من اجتهاد وشبهة العلماء في مثل ذلك
ما هي الا كشجرة المصيبة فيما بينهم والواجب في ذلك كلف اللسان الاتخير وقد ذكرنا ان الله تعالى فوق العرش
والتحقيق ان في هذه المسئلة ثلث مقامات احدها بحيث عما يصح اثباته للشيء توقيفا وعمادا يصح توقيفا واخر في هذه المقام
ان الله تعالى اثبت لنفسه جهة الفوق وان الاحاديث مستطرفة على ذلك وقد نقل الترمذي ذلك عن الامام مالك و
نظامه ونائبهما ان الغفل بل يجوز كون مثل هذه الكلام حقيقة او يوجب حمل على الجاهل واخر في هذه المقام ان الغفل يوجب
انه ليس على ظاهره في نفس الامر وثالثها انه بل يجب ما وليه ويجوز دفعه على ظاهره من غير تعيين المراد واخر في هذه
لم يثبت في حديث صحيح او ضعيف انه يجب ما وليه ولان لا يجوز استعمال مثل تلك العبارات من الامة اخبرني ابو طاهر
عن ابيه انه قال قال ابي جعفر ابراهيم بن محمد بن علي بن النضر عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا من الصمات من طريقتهم صحيح
بوجوب ما وليه شئ من ذلك يعني التشابهات ولا يمنع من ذكره ومن الاحمال ان يادله عليه ببيان ما انزل اليه من
من ربه ونيزل عليه اليوم اكملت لكم دينكم ثم ترك هذا الباب فلا يميز ما يجوز نسبه اليه تعالى مما لا يجوز مع حمله على التليغ
الشاهد الغائب حتى نقلوا اقواله وقوله واحواله وما فعل بحضرة فدل على انهم اتفقوا على الايمان به على الوجه الذي اراه
الله تعالى فيها وادجب تفسيره عن مشابهاة المخلوقات بقوله ليس كمثل شئ فمن اوجب خلاف ذلك بعد فهم فقد خالف
سبيلهم انتهى وهذا الذي حققناه هو مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري رحمه التحقيق اقراني ابو طاهر المديني رضي الله
عنهما في ان الشيخ ابا الحسن قال في كتابه في علي مذهب احمد في مسئلة الصفات وان الله فوق العرش وكلام
ابن تيمية يحتمل على المقام الاول والثالث واذ ارجعنا الى الوجدان فلا شك ان الله تعالى خصوصية مع العرش
ليست مع غيره من مخلوقاته ولا بجد عبارة في ذلك فصيح واقر من الاستدلال على العرش كما انما لا يجد عبارة في انشا

المسموعات والمبشرات انفتح من السمع والبصر والله اعلم بحقائق الامور وقد ذكر عنه منع السفر لزيارة النبي صلى
 الله عليه وسلم ولا يردى كلامه لك بديل صريح صحيح فانه لم يمنع الزياره مطلقا بل منع السفر لزيارة مجدث لا
 تشبه الرجال ومجدث لا يتخذ قبرى عبدا فاذا كان لقوله مسارع اجتهادى لا ينبغي ان يشهد عليه ذلك التشبه
 وقد ذكر عنه انه انكر وجود القطب والخوف والخضوع والذى عليه الشيعة انه المسمى بذلك المعنى ما دام على شرط من
 اعتقاده ثابت بالكتاب والسنة والاجماع والسكوت عما لا يثبت بهما يجوز له الا ان يعتقده ذلك ومن اثبت من الصوفية
 قائله لم يثبت عن كتاب ومنه اللهم الا الكشف وليس من ادلة الشرع والذى افهم من كلامه انه يريد ان يقول مبتدع
 باطل اعتقاده من حيث الشرع لقوله صلى الله عليه وسلم من احدث من امرنا هذا ما ليس منه فهو رد ولو كان قطع بالانكار
 لم يستحق التكفير ولا التفسيق ايضا وهما دقيقه وهى انكم من مسئلة لم يدل عليها الشرع لا لقياد ولا اثباتا ودل عليها
 العقل كقولنا يحصل من ضرب العشرة فى العشرة المائة او الكشف والوجه ان كقولنا بحجة الذاتية ثابتة لكل
 من عباده وهى ميل الوجه واتخاص الى اصله المطلق من القبول كمثل ميل كل عنصر الى مقوره وبهذه المسائل حقت
 فى الحقيقة ولو اعتقده انسان انها من الشرع كان اعتقاده ذلك خطأ ولو اعلمها محل الثابت بالشرع
 فانكر على من لم يقبل بها وجادل اثباتها على منكرها كاثبات الشرعيات كان خطأ ايضا وقد ذكر عنه انه انكر
 اعتقاده الشيعة فى الامام المحجوب على زعمهم وحق له ان ينكر ذلك بل الاشاعة كظم على هذا انكار لا اعلم ان احد قال
 وقد ذكر عنه انه اسلم الادب مع السيدنا على رضى الله تعالى وحاشاه ان ذلك وقطاعت كلامه فوجبت لبعضه
 مسوقا فى مناقضة كلام الشيعة فى طعنهم على اخلاف الثلثة باسوة تخيلوا بانقصا كما هو مذكور فى آخر التجربة فقام
 هذا الشيخ ليعده عليهم امورا اعترف بها فى سيدنا على بن ابي طالب كان يقول ليست به الا اسوة كما تخيلتم فان مثلها ثابوا
 عن سيدنا على وهو رضى الله تعالى عنه رضى عنه ناعنه كم وما هو جوكم فى سيدنا على بن ابي طالب فى اخلاف الثلثة
 وبما من كمال علمه وقوت مناظرته ومن الاعتراف بفضل سيدنا على وعلى هذا الاصل يخرج قول معلوم ان
 الراى ان لم يكن مذمونا اخر وقوله فان الحسين رضى الله عنه لم يعظم انكار الامة لبقلة كما عظم الكارم يقتل عثمان
 وقوله فان فضل ابى بكر اخر معناه الرد على الشيعة فى طعنهم على الصديق منع ذلك وانه ايدى ارفاطمة رضى الله
 تعالى عنها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم بونى ما اذا ما واصله ان مثل هذا الامر يستثنى من مطلق الايداء لانه
 ما يشرع للشرع وكذا لك قوله وما فعل توذنى اخر حاشاه ان يشنع على على وفاطمة رضى الله تعالى عنهما بل هو على
 سبيل المناقضة كانه قال تشنعكم على ابى بكر موثىل بالقرص من تشيع احد على على وفاطمة وجواكم هو جوا ابى بكر
 وبعضه فى مناقضة الشيعة فى اثباتهم افضل سيدنا على على اخلاف الثلثة كما هو مذكور فى آخر التجربة ايضا فقام
 هذا الشيخ يثبت للاخلاف الثلثة مثل بالابو السيدنا على او فضل منه وليس فى التفاصيل اسارة ادب فان

التفصیل مذکور اہل سنتہ اجماع و جاشاہم ان لیسوا الا دیب معرضی اللہ تعالیٰ عنہ و اما تفسیر آیت الطہارة
 بالارادة الشریعة دون الارادة التکوینیة فیصح و مثله قوله تعالیٰ یرید اللہ لکم الیسر لا یرید لکم العسر و یرید لکم
 ان یتوب علیکم الی غیر ذلک من الآیات و بعد فانی اذکر اللہ عز و جل کل مسلم فی ہذہ المسئلة و امثالہا اللہ اعلم
 ان لیسب احد من المسلمین علما مجتہدا فی امثال ہذہ بذاتہ لیسب فی الحال من الجواب و اجملنی علیہ لا انصح و اللہ اعلم
 مضمون اجازت قصیدہ مدحیہ و سائر و صفات و اقرالقامت و مرویات و مسموعات شریفہ خود باین
 خاکسار کر امرت فرمودہ اند ہذا بسم اللہ الرحمن الرحیم - الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام
 اتیان الی کلان علی سید النبیین و آلہ و صحابہ اجمعین اما بعد فقد قرار علی و سمع منی مرآت کثیرہ قصیدہ
 المسماة باطیب النعم فی مدح سید العرب و العجم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و شرحها فی فی اللہ و بحیثہ فصیح و محسن
 اسرارہی خواجہ محمد امین اگرچہ اللہ تعالیٰ شہودہ اللہ انکم فیما نا اخیرہ لروایتہا و روایتہا جمع مقرر علی و سمع منی من
 سولفانی و کذا نام لبقار و لم یسمع و صح عنہ اندہ سولفانی او ہو مالصح لی روایتہ فقد اخترتہ لروایتہ و اخترتہ بل
 ذلک اجازہ مطلقہ لمن یبلغ من ولہ حد العقل و الفہم و یجمع اہل بلدہ اعنی الکثیرین بل اجزب بجمع من فی ہذا عصر
 عربیم و عجمیم و کثیریم ان یردوا عنی سولفانی و جمع ما یصح روایتہ لی اذا صح عنہم اندہ سولفانی او ہو مالصح
 وارجوان یکون ہذا الاجازہ المطلقہ العامة نافذہ انشاء اللہ تعالیٰ و قد فعلہا جماعة من شیوخنا فنفذ اللہ بکم کتب
 ہذا الا سطر سید الفقیر الی اللہ الکریم ولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی و طنا الفاروقی و نسایوم و اثلث السابع و
 العشرین من ریح الاولی المنسلک فی شمسہ السجری و الحمد للہ و لا و آخر و ظاہر او باطنانہ در جواب
 سوالات خواجہ باسطا کہ یکے از مشاہیر وقت سبت نگارش یافتہ بود بسم اللہ الرحمن الرحیم
 الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد السلام و الاکرام از فقیر ولی اللہ عنی عنہ و افصح آنکہ در سوالات
 رسید سوال ابو الرضا ہندی و عبد اللہ علم وارد و صفوان کہ سید محمد جعفر المکی ثم المسہندی ابوی ملاقات کرد
 است و ابو سعید محمد حبشی کہ امیر سید علی ہمدانی مصافحہ با و کردہ است صحابیت ابن ہرچہ از ثابت است یا نہ
 جواب اعتقاد فقیر بر آن است کہ از ایشان آنچه روایت آید حجت بان قائم نمیشود نہ در باب عمل نہ در باب
 اعتقاد نہ در باب فضائل اعمال زیرا کہ غالب راسی عدم صحابیت ایشان است بجمہ حدیث متواتر الی بر انحراف
 قرن بعد از صد سال از وقت ورود حدیث و یا از ہر چند در تاویل این حدیث تحکات کردہ اند بطور اودین حتی از
 دست نبرود و تحقیق این احادیث خضر و مسایند جن باری بعض حدیثین بجمہ تبرک کہ باب واسع است و محل را داران باب
 بجای واقع میتوان گرفت مصافحہ کردہ اند و روایت مذکورہ اعلام بحال نلک روایات و فقیر نیز درین باب رسالہ
 دارم سے بکتاب النوا در سن حدیث سید الاول وائل والا و آخر سوال ثانی و بعض مشیخت علو مشاد و بنوری ملیند

صحیح است یا نه جواب در جای دیگر این عبارت تذیفاً ایم شیخ علودینوری دیگر است و همان است بر شیخ
 ابو الحسن ثمالی ثم احدثی و شیخ مشاء دینوری دیگر است و وی از صاحب سید الطائفة است و فرقه محمد عموی بوی میر
 شیخ شیوخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید بر شجرات اکابر اعماد و عیاده موهم اتحاد
 این دو عزیز آورده است و شیخ حسن عجمی در اختصار خود آن دو هم را محقق ساخته و متهمی با ذکر است و در عقد فرید بخیر این
 سه مضمون مانع سهوای دیگر نیز یافتیم که ذکر آنها مقطوعی می انجامد سوال ثالث در شجره شاذلیه شیخ وارد شده که
 نسبتش مروانی است و شیخ وارد شده است که جابر نام داد این مروانی نسبت بکسیت و این جابر کسیت جواب
 مروانی تحقیق پیدا نم کرد نسبت بکسیت ظاهر آن است که نسبت بزوان بن احکم باشد زیرا که در مغرب صحاب دلت
 و علم ازین فریق گذشته اند قدیم و حدیث و این عزیز نیز ظن آنست که مغرب است و احتمال دارد که تقبیل دیگر نسب
 باشد چنان بخاطر دارم که در انساب بمعانی مروانی را و جوی دیگر هم ذکر کرده است لیکن انساب بمعانی پیش بنده نیست
 و جابر همان جعفری است هر چند امام ابو حنیفه گفته است ما را است که بیا من جابر و لا صدق من عطار زیرا که کذب در
 حدیث بوجوه کثیره داخل میشود که بعضی آن سقفاً صلح شخص نمیشد و طعن در دین آنجمله که از جته مخوض کلام
 او باشد و جوی که موهم مضنه فاسد گردد چنانکه بمعانی قصد ابوطالب می ذکر کرده است حال آنکه ابوطالب یکی از مشایخ
 کبار این طریقه است مشایخ حدیث خود را بران یافتیم که روایت ابوطالب می و بعضی صاحب بجه الاسرار را قبول
 نمیکردند باعتبار فن حدیث هر چند ایشان بزرگان بودند سوال رابع شیخ تاج الدین هندی که در سند مصنف
 معمریه و قحطه کیست جواب وی شخص تاج شملی الوطن عثمانی النسب است از خلفای خواج محمد باقی قدس
 سره هم میره شیخ احمد سمرندی مرا از مشایخ خود رسیده است که بر سه این عزیزان در یک مجلس با جایی رفرس
 مصاحفه معمریه کرده اند و مرا از طریق هر سه عزیزان مصاحفه رسیده و از شیخ تاج اجازت و فرقه و تلقین است
 بس و سطر از قصایف فتم در شغال نقشبندی به والد خود خواندم + و والد فقیر را از خواج خرو نقل کردند
 و خواج خرو از شیخ تاج نقل کردند و شیخ تاج الدین بعد وفات خواج محمد باقی قدس سره بکثرت و متوطن شد و
 اهل که از وی اخذ کردند و کرامات بسیار دیدند سلطان روم غایتاً از اعتقاد بهم رسانید و من فضیله از کرامات شیخ از
 ثقات اهل مکه شنیدم و در الجین بعد الالف بجهت حق پیوست و در قیطان که بجلی است بکمره دفون شد و فقیر زیارت
 قبر شریف وی کرده و السلام ایضاً در کشف بعض شبهات و جواب بعض سوالات مشایخ آراشاده شده بود
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی ا ما بعد السلام و الا کرام کتبه طبقات استوار
 و لطائف المتن پیش بنده نیست فقیر از مشایخ خود تحقیق کرده است که شیش و شیش هر دو درست است میم بدل
 باست اصل او شیش است از ایشان و سلسله شاذلیه در اختصار عقد فرید واقع است با سلسله که در درق سماع

ست مقابل کرده شد چند جافاوت ظاهر شد و در نسخه اختصار چند اسم ساقط است ظاهر است و نسخ نخست و رساله نوادر در سلسل است بنظر اصلاح بگذرد و فقیر در رفع سلاسل صوفیه بسید الشیخ علی بن القیام و اکمل الصلوات سوالی دارد که اول کسی از کای صوفیه که بر رفع سلاسل صوفیه بشیخ حسن بصری و نسبت حسن بصری بنحایت اختلاف است الله تعالی عنه و از ضاعه قائل شده گشت و با خدا این قول او چیست با خود ما که در آن زمان رسوم تصوف نبود نام تصوف نه و اشارات غامضه از باب توحید وجود و خداوند بماند کونه و اگر نیاز بر خدا آداب طریق و توزیع اوقات بر اذکار و عبادات که بانی است مشهور و مجمع علیه فیض و صحبت مانند آن اظهار کنیم طرق بسیار پیدا میشود و در تهاصل صحبت حسن بصری ما خاتم اختلاف است آنچه هست اگر درین مسئله شفی کلی حاصل شده باشد اطلاع دهند و اسلام در تحقیق مضمون بعضی مضمون آیات تنوی بر طبق التماس بعضی ارادت مندان صادر گشته بودند با همه سبحانه قال مولانا جلال الدین الرضی قدس سره فی نظم الثنوی - آن یکی مای می بیند عیان آخر این آیات احتمال معانی بسیار دارند آنچه اقرب بنمایند آنست که درین مقام بحث مولوی بیان اختلاف است و ادبی آدم در وقت آنکه قصد میکنند میگویند آن یکی مای می بیند عیان یعنی مسلم موجد اله واحد می شناسد شناختن پندیده ماه را را بغیر شک میگویند که علم الیقین و اثبات احساس بگرفته آن یکی تاریکی می بیند جهان یعنی هر چه مشاهده است که ماه طالع را می بیند یعنی جهان از نور مدبر السموات و الارض غافل میاید و آن یکی سواد نمی بیند بهم یعنی قابل ثالث ثلثه بتثبیت آله قائل شده و آن یکی شسته یک موضع بر تخم یعنی هر سه با قصه هم خود طالب معرفت حق اتق نفس الامر بر شده اند و غم تقش حقایق علمایی علیه دارند و سعی بلیغ حسب الطاقه در آن معنی نذل نموده با وجود آنهم سعی مختلف شدند درین مسئله پس این اختلاف نیست الا از اختلاف استعداد انسان باز تقوی میفرمایند سعی اقصی بالغایه را چشم هر سه باز و گوش هر سه یعنی از مائل بصیرة خود و خوض در فهم آنچه بگوش ایشان رسد مشغول اند در تواد و زبان و لاسن در گزیر مراد و لفظ مطلق حاضر است و از من نفس فکر کننده یعنی تعلق خاطر ایشان با آنچه پیش روی ایشان واقع است و از شده تعلق خاطر از خود غافل مانده اند چنانکه در سنت فکر و خلالت لغزش واقع میشود و بیکی از اغنیای روزگار در تعبیر بعضی منامات او که مرقوم از قلم کرامت شیم با آنجا باب شده بوده اگر کم الله تعالی فی الدارین و احسن الیکم فی المناشیق همه رویار صای که در آن برویت سرور عالم علیه بین الصلوات فضیله شریف شدند بیان نمود و بجهت اذل حوائ که در او ازل عهد فرخ سیر دیده بودند تعبیر آن خلاص بود از آن مصنفی شد و آن معنی در جهان و در تحقیق گشت نمانی خوابی که در آن دو بیایه خشک و در و فاش که و دیدند که انتر عنایت شد تعبیر آن و سعادت رزق است انشاء الله تعالی با آخر باقی خواهد بود که و را آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در دست پیدا شدند پس ظاهر شدن کرد

بقایات شخص شده و خواندن عای بسم الله ایضاً مع اسمی کنایت است از محفو طماندن از اوقات و مضرات ثالث خوابی که در آن
شمشیری بدست دادند که بر آن آیت نصر من الله و فوج قریب و غیر آن مکتوب بود و در آخر آن شمشیر شکسته شد و قبضه بدست ماند
طی آنست که تعبیر گستر طرف فوقانی صد هدایت که بعضی برادران ایشان در کشمیر رسیده تعبیراتی مانند آن قبضه است
ایشان است و آن نیز تحقق شد بعد از این خاطر را متوشنبه باید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد سيكوي فقير ولي الله عفي عنه له بعض احيان بقضيا بعض احوال بليتة چند نظم كرده شد احوال مستحسن بنمايد كه زير هر شبيهه اشاره لطيفه كند و نه بكنه كه در آن وضوح نماند شده و الله يقول الحق و هو بهد ايسل فهمنا دلي دام ز خود خالي خيالش ميتوان گفت : در كيفيت خوشي شيرازش ميتوان گفت : وجود بي نمونه ايده ني دارد : درين نيز نگاه بگو گوايش ميتوان گفت : درين وسيت اشارت بجمال عجيب كه اخذ از روح مست يافتار اناه سويار دل ياباي اندر پيچ و تاب و نه نفوس عالمي ام الكتاش ميتوان گفت : اشاره مست بجاميت جبرحت ش فرو با شيد انهم كثر ت موهوم چون شبنم در نريض معني آفتابش نيز و ان گفت : اشارت بقا آنكه از ظهور معني جبرحت خيزد منشا بر لطف پيچ در پيچ كس كه كرده ام خود را : خروشي در دل بهما نيكو دم چي ميكردم : دلي پر در جان افكار و بداند خود را م جهان را بر زيار بهما نيكو دم چي ميكردم : اشاره بهت بآنكه گرفتاري به تافاق غريب حيرت شده هيد بهد و قلق مي آرد غم تحصيل و يا شغل در دغل مي نيم : جنون ترك نصبا نيكو دم چي ميكردم : تنفير است از مناسب جا به بيان آفاقي كه قبل و بعد مع آن مناسب تحمل ميشود كهسي باطل همي سازد كهسي يا گل همي يازد : اگر من ياد آن بهما نيكو دم چي ميكردم : ش اشاره بهت بآنكه نزيك عارف هر لذتي از لذات محو شده مثال معي بهت است از معاني بي نشاني و در بعض حالات از تايل بحقايق شيراز معني تحقيق را از غم مشر بهار بدن ديدم : خروج از قيد شر بهما نيكو دم چي ميكردم : حجاب وصل مطلوب است دل بستن بطلبها : امين اگر ترك حطيه نيكو دم چي ميكردم : اشاره بهت بآنكه توحيد را در شرط اعظم سلوك است منها ناگزير تو نمي اي بي نظيره : روگردان بعد از ان از انگزير من ترا مشفق تر م از صده پدر : درس آيند و مرا حطه كنيم : غير من كه با تو بايست بود : آن وبال مست و غدا مست و حيره درين سه بيت اشاره كرده شد بهما را حقيقه الحقائق با سالك و منها ساقى گري كن كن شوش خود افتم : من بار خودم خود از دوش خود افتم : در من بنام خود را اي - تا بالان : مفتون شده بر خود و دوشوش خود افتم : شل من جوشان كن ختم بد افتم : جوشه زده بر خود از جوش خود افتم : از هر بن موجو شد مستي بوديكنه : از فرط غائل از اغوش خود افتم : زين تيز زباني آزاده الم من : خوش آنكه زباني خاموش خود افتم : اين غزل از امر احقات بحر بسط مست مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسي كه يافته شرح عرض از اين ابيات لشوق مست بحال اتصال يافتار انا و آن حله مست نادا الو قودع اتصال عبارت است از انما خذاب روح و معرفت سر و فشار انا از تيفظ لطيفه خفيه - و السلام : تا بكنه محنت مجبوري و دورى كشتم

۴۸
تاسکلیک لستہ نہ بجز تعلق باختر: اہدیا از حقہم سو سے خشن باز دردم: در دو جهان: چہ شاہ ملک یستم سو کے یمن باز دردم: بغرض این بیان بشوق است: لم بجز در دین

نادر علی خان طبرستان کے وطن بار در درم نہ غالباً ایک احساہ خاں شاہک آباد مجتبیٰ نے جسکو یزدیم کہتے ہیں جو بہن از در درم کا ایک عمو کو شاہک آباد مجتبیٰ نے زندہ کرکوسے نکلان باز در درم پتہ





